



## زنان و انقلاب

سلسله گفتارهای رادیویی «صدای سریداران»

## مسئله زن: بحثهای تئوریک انگلس

بدون شك برای درك بهتر آنچه امروز بر زن می گذرد، و برای آنكه بتوان پرولتاریای انقلابی و خصوصا زنان پرولتر انقلابی را به درکی مسلح نموده، تا خود بعنوان پیشواز براندازی ستم بر زن پا به میدان گذارند، می بایست از آنچه فراهم کننده زمینه های عینی و ذهنی اسارت زن به شمار می آیند، دید همه جانبه تری داشت. مسلما آنچه زنان را در حصار زنجیر ستم مضاعف نگهداشته، به ناگهان و اتفاقی بوجود نیامده، و دارای علت های تاریخی مشخص و معینی است. بدون دنبال کردن نقش زن در طول تاریخ در پروسه تولید اجتماعی، و رابطه اش با بازار تولید، نمی توان به این علت ها دست یافت. تحقیق پیرامون این موضوع ما را به بررسی نقش زن در خانواده و تقسیم کار اجتماعی در دوره های مختلف موظف می سازد. انگلس یکی از بنیانگذاران سوسیالیسم علمی و رهبران جنبش کمونیستی، در یکی از آثار ارزشمند خود، بنام منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت تحقیقات گسترده ای در این زمینه ارائه داده است. امشب سعی می کنیم از همین کتاب مطالبی را عنوان کنیم تا گامی در جهت شناسایی ریشه های تاریخی ظلم و تعدی بر زن به پیش برداریم. انگلس در بخش «پایان حق مادری» چنین می نویسد:

«در مراحل ابتدایی بربریت، ثروت ثابت منحصر به خانه، لباس، زیورآلات خشن و وسائل تامین و تهیه غذا چون قایق، اسلحه و ساده ترین نوع ظروف آشپزخانه بود. غذا را می بایستی روز بروز بدست آورد. اقوامی با اقتصاد شبانی پیشرفته با گله های اسب و شتر، الاغ، گاو، گوسفند، بز و خوک خود، مانند آریائیهای سرزمین هند در ایالات پنجاب و گنک و جلگه های رود سیحون که در آن هنگام پر آب تر بودند، و سامی ها در کنار دجله و فرات اکنون سرزمینهایی بدست آوردند که فقط با مختصر نظارت و مراقبتی بطور روز افزونی بر تعداد احشامشان افزوده گردید ... اما این ثروت های جدید به چه کسی تعلق داشت؟ بدون شك در ابتدا متعلق به تیره ها بود ... با اطمینان می توان گفت که در آستانه شروع تاریخ هستند، همه جا گله های دام همانند آثار هنری قبایل بربریت، زیور آلات فلزی، لوازم تجملی، و بالاخره گله های بشری یعنی برده ها، در تملک سران خانواده ها بودند... این ثروتها پس از آنکه به مالکیت خصوصی خانواده ها در آمدند، و در نتیجه سرعت افزایش یافتند. ضربه ای شدید به جامعه ایکه بر پایه ازدواج جفتی و تیره های مادر سالاری بنا شده بود، وارد نمودند. ازدواج جفتی در خانواده عنصر جدیدی را وارد کرده، و در کنار مادر طبیعی، پدر طبیعی طفل را جای داد. پدری که احتمالا از بسیاری از پدران امروزی واقعی تر بود. طبق تقسیم کار رایج درون خانواده، در آن زمان تهیه غذا و ابزار مورد لزوم به عهده مرد بود. بنا بر این او هم مالک ابزار بوده و اگر زن و شوهری از هم جدا می شدند. همانطور که زن وسائل خانه خود را بر می داشت، مرد نیز ابزار کار

خویش را در اختیار می گرفت، به همین ترتیب مطابق سنت اجتماعی آن زمان، مرد علاوه بر وسائل کار، مالک منابع جدید غذایی یعنی دامها و پس از آن وسایل جدید کار یعنی بردگان نیز محسوب می شد ... بنا بر این به نسبت ازدیاد ثروت، از طرفی این ثروت مقام مرد را در خانواده مهمتر از زن کرد و از طرف دیگر محرکی بود برای مرد تا با استفاده از موضع قوی، قواعد سنتی توارث را بنفع فرزندان براندازد ... بدینگونه توارث مادری و قوانین پدرسالاری ارث (که در زمانی قوانین مسلط بود) واژگون شد و بازماندگان پدری و قوانین پدر سالاری ارث جانشین آن گردید ... برانداختن حق مادر، شکست تاریخی - جهانی جنس مونث بود. مرد (بدین ترتیب) فرماندهی منزل را نیز بدست گرفت، مقام زن پایین آورده شد، و به برده ارضاء شهوت مرد و وسیله ای برای تولید فرزند تبدیل گردید. این تنزل مقام زن که بخصوص در میان یونانیهای باستان و از آن پیشتر در قرون کلاسیک کاملاً مشخص بود، بتدریج پرده پوشی شده و گاهی نیز بشکل ملایمتری درآمد، ولی به هیچ وجه از بین نرفت.»

انگلس در بخش «مردان، زنان و تقسیم کار» کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، برای نشان دادن اهمیت تقسیم کار در شکل گیری نقش زن در جامعه از گذشته تا کنون، بحث خود را چنین ادامه می دهد:

« ... افزایش تولید در تمام شاخه ها یعنی دامپروری، کشاورزی و صنایع دستی، نیروی کار، انسان را قادر کرده، بیش از آنچه برای گذران زندگی خودش ضرورت داشت، تولید کند. این امر در عین حال مقدار کاری که هر یک از اعضاء تیره یا جماعت خانگی یا خانواده منفرد میبایست انجام دهد را افزایش داد. افزایش نیروی کار، بیشتر مطلوب گشت. جنک به این امر پاسخ داد. اسرا به برده تبدیل شدند و تحت شرایط تاریخی عام آن زمان، نخستین تقسیم کار اجتماعی بزرگ با افزایش دادن قابلیت تولید نیروی کار، یعنی ثروت و وسعت بخشیدن به دامنه تولید ضرورتاً بردگی را بدنبال خود داشت. نخستین تقسیم کار اجتماعی بزرگ به نخستین تقسیم بندی جامعه منجر شده، جامعه به دو طبقه تقسیم گشت: اربابان و برده ها، استثمار کنندگان و استثمار شوندگان.

اینکه مالکیت اشتراکی قبیله با تیره احشام، در چه زمانی بمالکیت فردی سران خانواده تبدیل شده، تا بامروز هنوز معلوم نیست، اما این تبدیل میبایست عمدتاً در مرحله میانی بربریت صورت گرفته باشد. احشام و چیزهای جدید دیگری که نمودار ثروت شدند، انقلابی در خانواده پدید آوردند. تهیه مایحتاج زندگی همیشه کار مرد بود، از اینرو وسایل را تولید می کرد و آنها را در تملک خود داشت. احشام، وسایل جدید معیشت بودند و مرد در اهلی کردن آنها پیشگام بود و پرورش آنها را بعهده گرفت. از اینرو مالکیت احشام و کالاها و نیز بردگانی که در ازای احشام و کالاها بدست آورده بود، باو تعلق داشت. اینک تمام مازاد تولید بدست مرد می افتاد. زن تنها در مصرف آنها سهم بود و در تملک آنها هیچ سهمی نداشت. شکارچی و جنگجوی «وحشی» باینکه مقام دوم را بعد از زن درخانه داشته باشد، قانع بود. شبان «نجیب تر» با تکیه بر ثروتش به موضع مقدم هجوم برده و زن را بزور عقب راند. و زن نمی توانست اظهار نارضایتی کند. تقسیم کار در خانواده، شکل توزیع ثروت را میان مرد و زن تعیین کرده بود. این تقسیم کار تغییر نکرده بود و با این همه روابط خانگی پیشین را واژگون کرده، فقط باین علت که تقسیم کار در خارج از خانواده تغییر پذیرفته بود. همان علتی که قبلاً موجب برتری زن در

خانواده می‌شد، یعنی محدود بودن زن بکارهای خانگی، اینک برتری مرد را در خانه تثبیت می‌کرد. کار خانگی زن در مقایسه با کار مرد در کسب نان اهمیت خود را از دست داد. کار مرد همه چیز بود و کار زن «جزئی» ناچیز را تشکیل می‌داد. در اینجا می‌بینیم که رهائی زنان و برابری آنها با مردان تا آنگاه که مردان از کار تولیدی اجتماعی برکنار و به کارخانه که امری خصوصی است، محدودند امکان ناپذیر است و امکان ناپذیر خواهد بود. رهائی زنان تنها هنگامی ممکن می‌گردد که زنان بتوانند در تولید به مقیاس وسیع و اجتماعی شرکت کنند و وظایف و امور خانه میزان ناچیزی از وقت آنها را بخود مشغول کند. و تنها در زمان ماست که صنایع مدرن به میزان وسیع نه تنها بزنان اجازه می‌دهد که بمقیاس وسیعی در تولید شرکت کنند، بلکه در واقع آنها را طلب می‌کند و علاوه بر این تلاش دارد تا کار خانگی خصوصی را به یک صنعت عمومی تبدیل نماید. که در نتیجه این صنعت است که رهائی زن ممکن گشته است. برتری واقعی مرد برخانه آخرین مانع را از سر راه حاکمیت مرد برداشت. این حاکمیت مطلق با لغو حق مادر و پیدایش حق پدر و گذار تدریجی خانواده جفتی به تک همسری تقویت شد و خصلت دائمی یافت.

آری امروز نیز طبقات استثمارگر و نمایندگان سیاسی آنها در مقام دولتها از تمام امکانات خویش بهره می‌گیرند، تا این تقسیم کار را تحکیم نموده، ازلی، ابدی و طبیعی جلوه دهند. مادامیکه این دول ارتجاعی در قدرتند این تقسیم کار بقوت خود باقی خواهد ماند. و مادامیکه زنان برای محور ریشه‌های تقدیس و تحکیم این تقسیم کار حرکت نکنند، حداکثر به رفقهایی بیش دست نخواهند یافت. مبارزه زنان آزاده و انقلابی نه برای کاهش ستم و ایجاد شرایط زیست بهتر از طریق افزایش حقوق مدنی خویش، بلکه میبایست برای حذف ستم و از بین بردن منابع بازتولید ایده‌های ارتجاعی در قدرتهای حاکمه صورت پذیرد. برابری قانونی، به معنای برابری واقعی با مردان نیست. کمتر پیش می‌آید که این نوع به اصطلاح برابری در قوانین ارتجاعی و واپس مانده دولتها و طبقات استثمارگر تصریح نشده باشد. اینگونه تصریحات حداکثر رفقهائی را ایجاب نموده و در مقابل، اشکال ستم را بیش از پیش پیچیده تر و پوشیده تر ساخته است. خواسته‌های حقوقی، صنفی و کلا دمکراتیک زنان میبایست در پرتو حضور هرچه فعالتر آنان در جنبش انقلابی و مبارزه سیاسی، متحقق گردد. فقط و فقط از این طریق است که می‌توان برآداب و سنن پوسیده و منحنط جامعه طبقاتی مردسالار، و در ادامه محور ریشه‌های جان سخت و دیرینه ستم و استثمار مضاعف برزنان فائق آمد. اگر مبارزات پارلماناریستی و رفرمیستی یعنی مبارزاتی که قلب ارتجاع و امپریالیسم یعنی دولتهای حاکم را هدف قرار ندهد، توانست طبقه کارگر را به قدرت سیاسی برساند، زنان نیز خواهند توانست از طرقی مشابه به خواسته‌های اساسی خود دست یابند! چنین چیزی جز توهم نیست! زنان انقلابی میبایست فاصله بین رفرم تا انقلاب را بخوبی درک کنند و از همان ابتدا با شرکت گسترده خود در مبارزه سیاسی، آنهم نه بمشابه جزو تابعی از مرد، و برای نیل به قدرت سیاسی و آگاه بودن به جایگاه خود در آن، آنچه میباید انجام پذیرد را انجام دهند. اگر پرولتاریای آگاه بتواند در سطحی گسترده از درون خود رهبران کمونیست و انقلابی برجسته‌ای از زنان تربیت کند، آنگاه امر رهائی واقعی زنان تا تحقق قطعی آن فاصله کمتری خواهد داشت!

\*\*\*\*\*

تا زمان انگلس، موقعیت تبعی نیمی از نوع بشر هیچگاه مورد سؤال واقع نمی شد. تنها در اواسط قرن نوزدهم بود که مارکس و انگلس منطق مبتنی بر پیش داوریها و تعصبات را شکسته، ثابت کردند که موقعیت تبعی زنان هیچ ربطی به ضعف جسمانی و یا جنبه های بااصطلاح طبیعی خصوصیات زنانه ندارد. بالعکس، مارکس و انگلس این تئوری را پیش گذاشتند که ستم بر زن محصول و نتیجه سازمان اجتماعی بشر بوده و اساسا در هر جامعه از سطح مشخص توسعه نیروهای مولده و روابط تولیدی مبتنی بر آن منتج می شود. مرتبط ساختن موقعیت اجتماعی زن به تقسیم کار و روابط مالکیت و توزیع ثروت در یک زمان و جامعه معین منجر به طرح این سوال شد که این وضع تا کی ادامه خواهد یافت؟ البته این سوال موضوع اصلی بحثها نبود.

انگلس اشاره نمود که تا قبل از سال ۱۸۶۰ فرض بر این بود که خانواده پدیده ای ازلی بوده، و بلحاظ تاریخی بهیچ وجه تغییر شکل نداده است. طبق این بینش چند همسری پدیده ای انحرافی بشمار می آمد و تک همسری، پدیده ای طبیعی.

انگلس گفت که علم تاریخ بشر در این زمینه کاملا تحت نفوذ کتاب «تورات» یهودیان قرار داشت. کتابی که در آن تک همسری ستوده شده و چند همسری بمشابه پدیده ای غیر طبیعی در تاریخ بشر و حتی حیوانات تلقی می گشت.

انگلس در جواب به آن دسته از محققین بورژوا که اثبات طبیعی بودن تک همسری در زندگی بشر، یارگزینی پرندگان را مثال می زدند مثال کرهها را به میان کشید و گفت در هر کدام از کرهها، بین ۵۰ تا ۲۰۰ جفت اندام جنسی وجود دارد و گرم در تمام طول زندگی اش بازتولید نوع خود را به تنهایی انجام می دهد.

مضافا انگلس اشاره کرد که انسان از تیره پرندگان نبوده و مثال پرندگان برای اثبات بااصطلاح طبیعی بودن تک همسری بیفایده است.

در آن زمان با وجودیکه پروسه تکاملی نوع بشر و یا شکل های ابتدائی اجتماعات بشری هنوز کشف نشده بود اما انگلس این حکم مهم را اعلام کرد که هیچ سازمان اجتماعی در خلاء بسر نبرده و از تماس متقابل با سازمان های اجتماعی پیش از خود رها نیست. با چنین نگرشی بود که کتاب «حقوق مادری» نوشته باخوفن فیلسوف آلمانی توجه وی را جلب کرد.

باخوفن در کتابش با مطالعه و کند و کاو در ادبیات مربوط به تمدن های کلاسیک یونان و رم بطور مستند به این نتیجه رسیده بود که در این اجتماعات ابتدائا مادرسالاری حاکم بوده است، باخوفن بر این مسئله نام «حق مادری» نهاد.

باخوفن قادر نشد دلائل تغییر ریشه ای در این وضعیت را مشخص کند، اما توانست همزمانی این تغییر در عقاید مذهبی را بمشابه انعکاسی از تغییر در شرایط مادی اجتماعات کهن درک کند و گفت در این عرصه است که می توان دلیل سرنگونی حق مادری را پیدا نمود.

سپس در سال ۱۸۷۱ لئوی هنری مورگان، زیست شناسی که در میان سرخپوستهای مختلف آمریکای شمالی کار می کرد، تحقیقات بیشمارش در مورد فعالیتها و اشکال سازمان اجتماعی آن قبایل را منتشر ساخت.

آنچه از تحقیقات مورگان می شد فهمید این بود که در جوامع سرخپوستی با نیروهای مولده ابتدائیش شکل اصلی سازمان اجتماعی گروه نسبتاً کوچکی از افراد است که از طریق نسب مادری بهم مرتبط می شوند. مورگان این شکل پایه ای را تیره نامید. در آن جوامع بنظر می رسید که زن نفوذ زیادی در تصمیم گیریها داشته باشد. و دودمان از طریق زن، نقطه اتکاء عمده سازمان اجتماعی بحساب می آمد.

ازدواجها غالباً درون قبیله صورت می گرفت، اما غالباً خارج از تیره. و در اکثر موارد این مرد بود که وارد طایفه زن می شد، نه بالعکس.

مورگان همچنین با تحقیق در مورد جوامع ابتدائی در نقاط مختلف جهان مشاهده کرد که زنان در آن دورانها از مقام اجتماعی بالائی در جامعه برخوردار بوده و در زمینه تصمیم گیری های اجتماعی، حتی می توانسته اند رهبران مرد را انتخاب یا برکنار کنند. این کشف مورگان ضربه سهمگینی بر عقاید عقب مانده رایج در قرن هجدهم محسوب می شد. مورگان نشان داد که بسیاری از این جوامع سپس دچار تغییراتی عظیم گشته و در آنها پدرسالاری بجای مادرسالاری نشسته است.

مورگان قادر نشد دلیل چنین تغییری را شرح دهد. این انگلس بود که به دلیل چنین تغییری دست یافت و مطرح نمود که علت این امر توسعه فعالیتهای تولیدی بوده است. انگلس همچنین در مطالعاتش به این نتیجه رسید که در جوامع اولیه روابط، برپایه تک همسری قرار نداشته است. یعنی هنگامی که جوامع مبتنی بر استفاده صرف از طبیعت برای گذران زندگی بود، چند همسری هم از جانب مرد و هم از جانب زن برقرار بود. اما با تکامل جامعه و استفاده بیشتر از ابزارتولیدی، ازدواجها بیشتر تحت کنترل جامعه درآمد و ملاحظات سیاسی و اقتصادی در ازدواجها دخیل گشت. در عین حال تقسیم کار موجود در جامعه بر حسب جنسیت، بخاطر دستیابی به منابع تولیدی و بازده بیشتر طوری تکامل یافت که مالکیت و توزیع ثروت عمدتاً بدست مرد افتاد. بدنبال این تکامل بود که مردسالاری جانشین زن سالاری گشت.

بنا بر آنچه گفته شده است نتیجه می گیریم که یکم، در مرحله نخستین از پیدایش جوامع بشری، سازمان اجتماعی اولیه اساساً اشتراکی بود، چرا که زمینه مادی برای مالکیت خصوصی ابزار تولید وجود داشت. لذا تمایزات اجتماعی بر پایه تمایزات در عرصه مالکیت هم در بین نبود. بنابراین وجود یک دولت مافوق مردم برای هماهنگ کردن مالکیت، توزیع، امور دفاعی و توسعه مالکیت ضرورتی نداشت.

دوم، مقام اجتماعی زن در جوامع اولیه مادون مرد نبود. بالعکس، زنان نقش زیادی در تصمیم گیریها داشتند

سوم، حتی در زمانی که طبقات و سلسله مراتب وجود نداشته، تقسیم کاری بر مبنای جنسیت و در ارتباط با تولید مثل موجود بوده است.

چهارم، زمانی که امر تولید بدست مرد افتاد و تقسیم اجتماعی بر مبنای مالکیت توسعه یافت، پدرسالاری جانشین مادرسالاری گشت.

بنابراین علم و تاریخ نشان می دهد که نظریات مبتنی بر خصلت بشری یا باصطلاح «ویژگیهای جنسی» بعنوان توجیهی برای سلطه و ستم مرد بر زن کاملاً بی پایه و اساسند. یعنی آنکه سلطه، پدیده ای ذاتی و وابسته به نوع جنس مرد یا زن نبوده و چیزی غیر قابل اجتناب و غیر قابل تغییر نیست.

## مسائل تربیتی در آموزش و پرورش زنان

پس از کشف فلزات و تکامل ابزار تولید و پیدایش مالکیت خصوصی دست زن بتدریج از فعالیتهای تولیدی در جامعه کوتاه شد؛ نظام مادر سالاری در هم ریخت؛ ناتوانی زن در برابر قدرت طبقاتی جامعه شکل گرفت و در خانواده، زن موقعیت پیشین خود را از دست داد؛ و بدین ترتیب از دل ویرانه های جامعه مبتنی بر مادر سالاری، جامعه پدرسالاری متولد گشت. در نظام جدید رهبری اقتصادی و فرماندهی خانه را مرد بدست گرفت و زن بصورت وسیله تولید مثل و بنده شهوت مرد در آمد. خانواده ای که بدین ترتیب شکل گرفت همه تضادهایی را که بعداً در جامعه گسترش یافت، با خود حمل می نمود.

در جوامع نخستین بشری، زن وسیله لذت جویی و شهوت مرد نبود. این مسئله از زمانی رسیت یافت که جامعه به طبقات گوناگون تقسیم شد. در میان انسانهای اولیه تفوق و برتری بین زن و مرد به مفهوم استثماری آن وجود نداشت. چرا که انسانهای اولیه همگی بدلیل استفاده از ابزار ساده ابتدایی و سطح ناچیز تکامل نیروهای مولده مجبور بودند، زن و مرد، خرد و کلان، مشترکاً در تولید ارزش های مادی و نیازهای خود شرکت کنند. موقعیت فرودست زنان در جامعه و خانواده از زمانی پیدایش یافت که با رشد نیروهای مولده مازاد بوجود آمد؛ مازادی که می بایست تصاحب می شد و در جهت تحکیم و تثبیت موقعیت بالا دست اقشار و طبقاتی بکار می آمد.

میزان و نحوه دخالت مردان در امور تولیدی بگونه ای بود که بتدریج این مازاد عمدتاً تحت مالکیت آنان در خانواده قرار گرفت، و زنان در این رابطه نقشی تبعی و کناری یافتند. با پیدایش جامعه طبقاتی و بمنظور کارکرد بهتر نظام استثماری بتدریج ضرورت آن حس شد که در عرصه روبنا فعالیتهای گسترده ای برای توجیه وضع موجود چه در خانواده و چه در سطح جامعه صورت پذیرد. طبقات حاکم این موضوع را دریافته بودند که برای بهره کشی هر چه بیشتر از نیروی کار اقشار و طبقات و طیفهای تحت حاکمیت خود، نظام حاکم را ازلی، ابدی و عین عدالت جلوه دهند. به همین منظور ضمن سرکوب و استفاده از ماشین نظامی، از سموم ایدئولوژیک نیز استفاده می شد؛ و در واقع آنچه در سطح جامعه و خانواده تبلیغ می گشت در خدمت همین هدف قرار می گرفت.

مسئله ستم بر زن بمشابه جزئی تعیین کننده و مهم از نظام طبقاتی نیز در همین چارچوب تثبیت و تقویت گشت. مذاهب مختلف، فلسفه ها و امور تربیتی در جامعه طبقاتی و خانواده بمشابه جزئی از آن، همه و همه در خدمت این هدف قرار گرفتند و تا به امروز نیز این روند همچنان ادامه دارد.

بعنوان مثال ارسطو فیلسوف یونانی معتقد بود؛ «نسبت زن به مرد، نسبت غلام به مولی، بدن به روح و قوه تفکر، و مثل نسبت اقوام وحشی به یونانیان است. زن، مرد ناقصی

است که در مرحله پایین تری رشد و نمو می کند. به حسب طبیعت، جنس نر مافوق و جنس ماده زیر دست است. نر حاکم و ماده محکوم است، و این قانون بالطبع شامل تمام افراد بشر نیز هست. زن از حیث اراده ضعیف است و به همین جهت نمی تواند در صفات و احوال مستقل بماند. بهترین وضع برای زن آنست که زندگی خانوادگی آرامی داشته باشد.»

افلاطون نیز در کتاب «جمهوری» خود نوشت: «زنان نباید مانند مردان تربیت شوند. در تربیت این دو باید اختلاف و فرق زن و مرد را در نظر آورید و نه تشابه آن دو را!» همین تزه‌های کهنه و ارتجاعی را در عصر حاضر از زبان - نظریه پردازان بورژوا- افرادی نظیر «ویل دورانت» مورخ بورژوا ابراز گشته است. او در کتاب خود «تاریخ فلسفه» می نویسد: «شجاعت مرد در فرماندهی تو شجاعت زن در اطاعت و فرمانبری است؛ همچنانکه شاعر می گوید: سکوت، افتخار زن است!» مقایسه افکار اندیشمندان گذشته و حال بخوبی نشان می دهد که در رابطه با تداوم ستم بر زن، چگونه جوهر تلاشها و آثار آنان یکی است و در جهت تقویت و تثبیت آن خدمت می کند.

به همین ترتیب در رابطه با زنان نقش ادیان بزرگ تاریخ نیز چیزی جز این نبوده است. همه ادیان بزرگ معتقدند اولین موجود بشری مرد است؛ مردی به اسم آدم که زن یعنی حوا برای آنکه او را از تنهایی درآورد و برایش ناراحتی و دردسر درست کند خلق می شود. انجیل می گوید: «زن را اجازه نمی دهیم که تعلیم دهد، یا بر شوهر مسلط شود؛ بلکه باید در سکوت بماند. زیرا اول آدم ساخته شد و بعد حوا؛ و آدم قریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و «تقصیر گرفتار شد...» در جای دیگری در انجیل می خوانیم: «شوهر سر زن است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و نجات دهنده بدن است، لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، زنان نیز شوهران خود را در هر امری مطیع باشند... (زنان) به جور و فشار شوهران سر فرود آورند، همچون بردگان به برده داران!»

حال می پردازیم به دین یهود. در یهودیت فرمان «بیهوه» به زن چنین است: «چشم‌ت باید به شوهرت باشد، وی بر تو حکومت خواهد کرد.» معتقد به یهودیت سالهای دراز زن را مایه مصیبت و بدبختی می دانستند و وجود او از آنرو قابل تحمل بود که تنها منبع تولید سرباز بشمار می رفت. مردان در نماز خود تکرار می کردند، «خدایا ترا سپاسگزارم که مرا کافر و زن نیافریدی!».

و اما در مورد نظام تربیتی و آموزشی خصوصا درون خانواده باید گفت که این نظام از ابتدای شکل گیری و پدید آمدن جامعه طبقاتی تا به امروز، بگونه‌ای بوده که دختر حتی قبل از آنکه بدنیا بیاید، سرنوشتش چنان تعیین می شود که در زندگی از رشد فکری لازم باز بماند. این نظام بگونه‌ای عمل می کند که زن موجودی مطیع بار بیاید و قواعد و ارزشهای موجود در جامعه را بی چون و چرا بپذیرد، و از آن گذشته برتری مرد و وابستگی خود به او را امری طبیعی و مسلم بحساب آورد. هم امروز نیز در جهان غالباً نوزاد دختر ننگ و عار بحساب می آید. درون خانواده و در تگرش پدر و مادر دختران و پسران جایگاه و ارزش یکسانی ندارند. این امر در میزان و کیفیت توقعات پدر و مادر و جامعه از دختر و پسر کاملاً مشهود است. بدین ترتیب قرار گرفتن آنان تحت انواع آموزش و رفتار متفاوت امری طبیعی و بدیهی تلقی می گردد. مثلاً اسباب بازیهای دختران عموماً منحصر به انواع عروسکها و نمونه های کوچکی از لوازم خانگی است، یعنی



دختر از همان ابتدا ناآگاهانه در مسیر و جهتی به اصطلاح زنانه سوق داده می شوند. در مقابل اسباب بازیهای پسر بچه ها الگویی است از وسایل ساختمانی و بنایی و اتومبیل و تفنگ و درگیر وسایل به اصطلاح مردانه!

آموزشی هم که در سطح جامعه و مدارس به کودکان داده می شود، باز بنا به سنت پدر شاهی کارها را به بخش مردانه یا مربوط به جنس «قوی» و زنانه مربوط به جنس «ضعیف» تقسیم می کند. در جوامعی نظیر ایران بزرگترین «صنعت و هنر» زنان، شوهرداری، بچه داری، گلدوزی، رختشویی، خیاطی و نظایر آن محسوب می شود. در اصطلاحات عامیانه آنجا که گفته می شود، فلان زن از هرانگشتش يك «هنر» می بارد، منظور رشته فعالیتهایی است که زن باید به بهترین وجه در خدمت به نظام ارتجاعی مردسالار انجام دهد. در مقابل رشته فعالیتهای تولیدی نظیر فلز کاری و نجاری و غیره، رشته هایی اساساً مردانه تلقی می شوند.

در کتابهای درسی بندرت از زنان و زنان پیشرو و انقلابی یاد می شود. اگر زنانی توانسته اند خلاف جریان شنا کرده و علیرغم تلاشها و تمهیدات نظام استثماری در کارهای سیاسی و اجتماعی نقشی مهم ایفاء نمایند، از آن کارها چندان یاد نمی شود و یا تلاش می گردد تصویری تحریف شده و غیر واقعی از آن نشان دهند.

بطور خلاصه آنچه در جامعه الگوی فعالیت دختران و پسران معرفی می شود حاکی از آنست که وظایف و مشغله های آنان متفاوت می باشد. مثلاً در تصاویر کتب درسی، مرد گندم درو یا آرد می کند، و زن کودکش را تروخشک می کند. در تصویر دیگری مرد به کار فروشندگی مشغول است و زن در حال جاروب کردن خانه است. درجایی دیگر مرد بنایی می کند و زن رخت می شوید؛ پسر در حال دوچرخه سواری است و دختر در حال عروسک بازی. پسر همیشه همراه پدر و یاری دهنده اوست و دختر در امور خانه به مادر کمک می کند. محرومیتهای بسیاری را که دختران در زندگی لمس می کنند و در مقابل، امتیازات ویژه پسران در خانواده و جامعه باعث می شود تا بکرات آرزو کنند، کاش پسر بودند.

بدین ترتیب تفاوت میان پدر و مادر به فرزندان نیز منتقل می شود و این تفاوت به جزئی از باورهای مسلم و بدیهی آنان تبدیل می گردد. بنا بر این شالوده تفاوتهای موجود میان زن و مرد از طریق آموزشهایی که در جهاتی خاص صورت می گیرد مداوماً تقویت می شود. این مسئله ای است که حتی بسیاری از دانشمندان بورژوا نیز بر آن انگشت گذاشته و تاکید نموده اند. از جمله «ژان روستان» فرانسوی می گوید: «پسر و دختر در محیط یکسانی زندگی نمی کنند و در حقیقت جهان آنها با هم فرق دارد. بدون شك تنها از درازی مو، دوخت لباس و نوع اسباب بازی نمی توان به روحیه کودک پی برد، بلکه تمام جامعه به محض تولد وی بگونه ای پنهان برای ساختن الگو و نمونه مشخص، بوسیله عوامل قرار دادی معین، روی شخص اثر می کند. مفهوم نری و مادگی به مقدار زیادی ساخته و پرداخته اجتماع است، و این درست نیست که آنها را صرفاً بدلیل وجود علائم جنسی که مخصوص جنس نر یا ماده است، کاملاً از هم جدا بدانیم!»

«هرنان سان مارتین» جامعه شناس شیلیایی نیز می نویسد: «وابستگی اقتصادی زن و نیز همه اسطوره پستی و کهنتری زن در مقابل مرد، نه با حقیقت زن بودن، بلکه با فعالیتهای و سازمانهای اقتصادی کشور روابط منطقی مستقیم دارند. عدم شرکت یا شرکت جزئی زنان

در زندگی اجتماعی با مشخصات زیستی و روانی آنان ارتباط ندارد، بلکه به علل اجتماعی مربوط است که تا کنون برای شرکت زن در زندگی اجتماعی موانعی تولید کرده اند.»<sup>۱۱</sup> بله بدین ترتیب مشخص می شود که جزئی بسیار مهم در پروسه انقلاب برای پرولتاریای آگاه، در هم شکستن الگوهای تربیتی و فرهنگی بورژوازی و جامعه طبقاتی مبتنی بر ستم و استثمار، و زیر و رو کردن نظام آموزشی و تربیتی مربوط به جامعه کهن است. در عرصه روبنا پرولتاریای آگاه برای از میان بردن ستم مضاعف بر زنان می بایست دست به مبارزه ای همه جانبه بزند، و مظاهر و عواملی را که باعث تداوم فرودستی آنان بحساب می آید، به ستمدیدگان خصوصا به خود زنان نشان دهد و آنان را برای از میان بردن این مظاهر و عوامل تجهیز و مسلح سازد!

## قوانین مربوط به خانواده و حقوق زن در آن

امروز دیگر بر کمتر وجدان آگاه و بیداری در مورد معیارها و مبانی حقوق زن در خانواده در جمهوری اسلامی توهمی وجود دارد. شرایط زندگی زنان و محرومیت وسیع آنان از حقوق اساسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بخودی خود مبین نگرش حکام ایران به مسئله زن است. بدیهی است هر آنچه بمشابه قانون توسط صاحب قدرتان در جامعه اعمال می شود، مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت تحکیم معیارها و موازینی است که مناسبات حاکم بر جامعه در عرصه های مختلف بر آنها استوار است. بعنوان مثال آنچه بمشابه قانون بر زنان جامعه احاطه دارد و حدود و ثغور اختیارات و وظایف آنان را معین می کند، مستقیم یا غیر مستقیم بر نگرش کالایی نسبت به آنها و اینکه زن هیچ نیست مگر وسیله تولید مثل و ابزار برطرف نمودن نیازهای جنسی مرد استوار است. در اینجا سعی می کنیم جنبه هایی از این نگرش را در قوانین مدنی و قوانین مربوط به خانواده بررسی نماییم.

در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی قید شده، «قانونگزاری مبین ضابطه های مدیریت اجتماعی است و بر مدار قرآن و سنت جریان می یابد...» بدیهی است که سرمنشأ قوانین مربوط به خانواده و زن نیز از این قاعده مستثنی نیست. یعنی آنچه حدود وظایف و اختیارات زن در جامعه اسلامی را مشخص میکند، ریشه در قرآن و سنتی دارد که ۱۴ قرن قبل یعنی در عصر برده داری رسمیت داشته است. پس انتظار هر نوع جنبه ترقیخواهانه در این قوانین خودبخود منتفی است. ارتجاع اسلامی می گوشت هم گذشت ۱۴ قرن را نادیده بگیرد و هم تغییرات حاصله در مناسبات میان انسانها از آن تاریخ تا به امروز را. بعبارت ساده تر آنچه نزد حکام ایران در رابطه با زنان بمشابه قانون لازم الاجراست در خدمت بازتولید مناسبات ستم فئودالی و بردگی و استثمار قرار دارد. بقول انگلس: «قلمروهای ایدئولوژیک مذهب، فلسفه و غیره از بقایایی ترکیب شده اند که به ماقبل تاریخ می رسند.» بدین ترتیب حکام اسلامی قصد دارند مقررات و قوانینی که میراث ادوار پیشین تاریخ است را به جامعه امروز پیوند دهند! بررسی نزدیکتر برخی قوانین اسلامی در این رابطه عمق ارتجاع نهفته در بینش کالایی نسبت به زن را بیشتر نشان می دهد.

در قانون مدنی ایران عقد ازدواج قراردادی است بین زن و مرد. در این قرار داد مرد خریدار است و زن فروشنده. کالایی که طبق این قرارداد مبادله می شود جسم و نیروی کار اوست. بدین ترتیب که در قبال تمتع مرد از جسم زن برای مدتی معلوم یا نامعلوم، مرد موظف به پرداخت مهر و نفقه است. اینکه قیمت این کالا چقدر است و چگونه تعیین می شود، در ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی بر آن تصریح شده است. این ماده بیان می دارد که «ملاك تعیین مهرالمثل، حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به مآثل و اقران و همچنین معمول محل و غیره است.» یعنی اینکه قیمت زن با توجه وضعیت

ظاهری و موقیعت خانوادگی و آنچه در محل عقد قرار داد مرسوم است، تعیین میشود. بعبارت ساده تر طبق قانون مدنی جمهوری اسلامی، تا حد زیادی قانون عرضه و تقاضا در تعیین قیمت جسم زن موثر است. همچون هر کالای دیگری بسته به درجه مرغوبیتش، قیمت آن نیز متفاوت است.

در قانون مدنی ایران مرد در انتخاب همسر آزاد است و می تواند با زن غیر مسلمان و یا با تبعه خارج ازدواج کند. این آزادی انتخاب برای زن وجود ندارد. بر اساس ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی، نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان جایز نیست، حتی نکاح زن ایرانی و غیر مسلمان نیز طبق ماده ۱۰۶۰ با تبعه خارج باید با اجازه دولت صورت بگیرد. بروشنی دیده می شود که برا اساس این قوانین تمایلات و خواسته های زن در ازدواج اصلا مهم نیست. مهم این است که شوهر او و در واقع صاحب او مسلمان است یا غیر مسلمان، ایرانی است یا خارجی!

ازدواج دختر باکره نیز موقوف به اجازه پدر و جد پدری است و هرگاه پدر و جد پدری بدون علت موجه ازدادن اجازه خودداری ورزند، دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد با او ازدواج کند به دفتر ازدواج مراجعه کند و توسط دفتر مزبور مراتب را به پدر یا چند پدری اطلاع دهد؛ و پس از ۱۵ روز از تاریخ اطلاع، دفتر مزبور می تواند عقد را واقع سازد. موضوع قابل توجه در اینجا پیش از هر چیز، این است که دیدگاه شناخته شده آخوندی مبنی بر هم ارز تلقی کردن بلوغ فکری و بلوغ جسمی در این شرایط، بدلیل قیمتی تر بودن جسم زنی که قبلا شهری نداشته، نفی گردیده! چرا که شرع «مبین» می گوید، همینکه دختر به سن بلوغ رسید، یعنی زمان بهره وری جنسی از دختر فرا رسید، ازدواج او بلامانع است. در اینجا ملاحظه می شود که دختر باکره برای ازدواج نیاز قطعی به کسب اجازه از پدر و جد پدری دارد، چیزی که در مورد زن قبلا ازدواج کرده، لزومی ندارد. آنجا نیز که قوانین جمهوری اسلامی ضرورت کسب اجازه از پدر و جد پدری را نفی میکند، در واقع تضاد بین صاحب قدیم یعنی پدر، و صاحب جدید یعنی شوهر را به نفع شوهر حل کرده؛ یعنی لغو ضرورت اجازه ازدواج از پدر و جد پدری در اینجا هیچ قدمی در جهت احقاق بدهی ترین حق زن یعنی انتخاب شوهر محسوب نمی شود! علاوه بر آن صاحب اختیار دیگری بنام دولت، به صاحب اختیارهای پیشین یعنی پدر و شوهر اضافه شده است، زیرا ازدواج دختری که با جلب رضایت پدر و جد پدری صورت نگیرد، منوط است به موافقت دفتر ازدواج، یعنی نماینده دولت در این رابطه!

طبق قوانین مدنی ایران، مناسبات حقوقی میان زن و شوهر، تا حد زیادی شبیه مناسبات میان کارگر و کارفرماست. مهمترین وظیفه مرد نسبت به زن تامین مالی اوست. طبق ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی، اگر شوهر از پرداخت نفقه عاجز باشد زن می تواند به حاکم شرع رجوع کند و حاکم شوهر را وادار به طلاق نماید. درست مانند کارگری که در صورت عدم پرداخت مزد تصویب شده در قرارداد استخدام توسط کارفرما، می تواند علیه او شکایت کند. آن نگرشی که چنین قوانینی را به تصویب می رساند، مرد را نان آور خانه بحساب آورده و هیچگونه جایگاهی برای فعالیت اقتصادی مستقل زن قائل نیست.

اما بپردازیم به ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی این ماده حکم می کند «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید...» طبق این ماده تعیین محل سکونت نه با رضایت طرفین بلکه طبق تصمیم شوهر است، مگر اینکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.

یعنی این امر می بایست در قرارداد استخدام زن در خانواده موسوم به «سند ازدواج» قید شده باشد. در غیر اینصورت زن هیچگونه حقی نسبت به اینکه تمام عمر خویش را در کجا بسر برد، ندارد. بعلاوه ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی نیز جز در مواردی معین اقامتگاه دیگری جز اقامتگاه شوهر را برای زن نمی شناسد. مفهوم این قانون آنستکه زنان از نظر دولت اسلامی قانونگذار، شغل دیگری جز خانه داری ندارد؛ چرا که این قانون مرکز مهم امور زنان را خانه شوهر می شناسد.

طبق ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی، شوهر می تواند زن خود را از حرفه و صنعتی که منافی باصطلاح مصالح خانواده گنی یا باصطلاح حیثیات خود زن باشد منع کند. البته بعدها قانون موسوم به «حمایت خانواده» تا حدی در این ماده دست برد، اما اساس آن تغییر نکرد. طبق این قانون، زن مادامکه طوق ازدواج بر گردن اوست، می تواند از حق اشتغال محروم باشد. تصمیم گیرنده در مورد اینکه آیا زن می تواند بلحاظ اقتصادی مستقل باشد یا نه بعهد شوهر اوست. این مسئله یکی از زمینه های زنجیر کردن زنان و وابسته ساختن آنان به خواسته های شوهر است. کافی است شوهر از شاغل بودن زن خود به هر دلیل ناراضی باشد، در آنصورت نظر به عدم وجود پشتوانه مادی لازم، زن مجبور است علیرغم میل باطنی خود به هر چیزی که موافق طبع شوهر است گردن نهد. بخصوص اگر پای بچه های قد و نیم قد هم در میان باشد! در این قانون حتی تشخیص اینکه چه شغلی موافق مصالح خود زن است از عهده او خارج است. این مرد است که تشخیص میدهد و تصمیم می گیرد چه شغلی به حال خود او و زن او سودمند بوده و چه شغلی مضر واقع میشود. قدر، منزلت و حیثیت همان چیزی است که مرد تعریف میکند! یعنی آنکه در وجود زن، صلاحیت تشخیص این موضوعات وجود ندارد.

ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی اعلام میکند «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است». همانطور که ملاحظه میشود در کوتاهترین جمله بزرگترین ویژگی روابط برده دارانه در خانواده، آنهم در آستانه قرن بیست و یکم به رسمیت شناخته میشود. خانواده بنشابه قلمرویی است که مرد رهبر و فرمانده، زن و فرزندان مطیع و فرمانبرند. بکار بردن کلمه «خصیصه» در این ماده، به آن علت است که لاتغییر بودن حق حاکمیت مردان بر خانواده روشن شود. اگر بواسطه تغییر شرایط زندگی مادی، اعمال برخی قوانین برده دارانه در رابطه با زنان با «اگر و اما» های محدود و بعضا ریاکارانه ای «تعدیل» شده، این یکی دیگر غیر قابل تغییر و تعدیل است. ریاست خانواده «خصیصه» شوهر است و زن تحت هیچ شرایطی حق کسب چنین «سمتی» را ندارد. گذشته از اینکه طرح اینچنینی مسئله، یعنی قائل بودن مناسبات «رئیس و مرئوس» در خانواده خود عین ارتجاع است، باید تاکید کنیم که قانونگذاران مسلمان تحت هیچ شرایط حقی یعنی حق ریاست در خانواده را برای زن قائل نیستند.

در رابطه با حق سرپرستی از فرزندان برای زنانی که از شوهر خود جدا شده اند نیز حقوق مردسالار کاملا آشکار است. ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی تصریح میکند که «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر تو جد پدری است». ماده ۱۵ قانون مدنی حمایت خانواده در این قانون تغییراتی ایجاد کرد و اعلام داشت: «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر خود میباشد و در صورت ثبوت حجر یا خیانت یا عدم قدرت و لیاقت او در اداره امور صغیر یا فوت پدر به تقاضای دادستان و تصویب دادگاه شهرستان حق ولایت به هر يك از جد پدری و یا مادری

تعلق میگیرد... در صورتی که مادر صغیر، شوهر اختیار کند، حق ولایت او ساقط خواهد شد.....». باز هم مبنای حرکت در این ماده «مرثوس» بودن زن در خانواده است. چون زن حتی صلاحیت تشخیص بد و خوب خود را ندارد، به همین دلیل صلاحیت تشخیص بد و خوب فرزند را نیز ندارد. بنا براین نسبت به فرزندان خود هم در قوانین حکومت اسلامی نمیتواند صلاحیت داشته باشد. زن جدا شده از شوهر برای آنکه از حق سرپرستی فرزندان خود محروم نباشد، محکوم است تا آخر عمر مجدداً ازدواج نکند. روشن است که یکی از دلایل وضع چنین قوانینی آنستکه زنان کمتر به فکر جدا شدن از شوهر خود بیافتند. درست مانند آنستکه زندانی را از زندان آزاد کنند بشرط آنکه در حین «آزادی» از حقوق بدیهی خود محروم بمانند! البته در این مورد هم بعدها تغییراتی در قانون مدنی ایجاد شد ولی این تغییرات در جهت به رسمیت شناختن حقوق زنان در این رابطه نبوده بلکه براختیارات و قدرت دولت در این زمینه افزوده گشت.

تعدد زوجات و حقوق ویژه مردان در این رابطه از دیگر موارد مهمی است که حقوق زن را پایمال نموده و بر خصلت کالایی او در نظام اسلامی تأکید میشود. حداکثر «پیشرفتی» که در اسلام قرن بیستمی نسبت به اسلام ۱۴ قرن پیش صورت گرفته، اختیار همسران دیگر با اجازه همسر اول است. اما زنی که در سایه حمایتهای اقتصادی مرد زندگی میکند، زنی که بدون شوهر از قالب حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی محروم است، زنی که مرد اجازه هر نوع رفتار و معامله را با او دارد، چگونه میتواند نسبت به درخواست ازدواج مجدد شوهرش مخالفت ورزد؟ مرد بدلیل موقعیت برتر خود در جامعه و خانواده با توسل به انواع و اقسام تهدیدات و ایجاد بسیاری محدودیتها بر زنش، سهولت میتواند او را وادار سازد تا در برابر تمایل خود به ازدواج مجدد سر تسلیم فرو آورد. البته حتی در رابطه با ماده ضرورت کسب اجازه برای ازدواج مجدد از همسر اول هم اختلاف میان مرتجعین حاکم بسیار زیاد است، و در این مورد کوچکترین تضمینی برای ثبات چنین مصوباتی وجود ندارد.

بنا براین آنچه در آستانه قرن بیست و یکم در قوانین مدنی و مربوط به خانواده جمهوری اسلامی لازم الاجراست، انمکاس و بقایای نیرومند مناسبات خانوادگی در عصر برده داری و پیش از آن است. آری، برده داری مدرن، آنچیزی است که نظام حاکم اسلامی برای زنان در ایران به ارمغان آورده است!

## رواج ازدواج های بیمار گونه

### و محکوم به شکست در جمهوری اسلامی

یکی از نتایج سلطه امپریالیستی و حاکمیت مناسبات ارتجاعی - خصوصاً در شرایط بالا گرفتن بحران و فلاکت - شکننده شدن و تلاشی خانواده ها در سطحی گسترده تر است. این پدیدهٔ روبه رشدی است که در ایران تحت سلطه، در ایران اسلامی، مشاهده می کنیم. روال کار آنست که والدین - و مشخصاً پدر یا برادر بزرگتر - فرزندان دختر خانواده خود را به این یا آن متقاضی - و در اصطلاح معمول، خواستگار - می دهند. در موارد بسیار، این عرضه حالت خریدوفروش بخود می گیرد. بله؛ دقیقاً همینطور است. زن بعنوان کالائی در بازار زناشویی عرضه می شود و بفروش می رسد. این که نیات والدین چیست و بقول معروف چه آرزوهائی یا دورنمائی برای فرزندشان دارند، تغییری در این واقعیت نمی دهد. در این مناسبات، دختر هیچ نیست مگر کالائی که يك کار عمده انجام می دهد: تولید مثل. و همچنین کاری فرعی - اما بسیار مهم - هم دارد: یعنی بیگاری خانگی که در اصطلاح معمول، به آن خانه داری می گویند.

خیلی از پدر و مادرها معتقدند که خیر و صلاح فرزندشان را می خواهند و با فرستادن وی به خانه شوهر، هم يك آینده بی دغدغه و حداقل يك نان بخورو نمیر را برای او تامین می کنند و هم وی را از آلودگیهای اخلاقی در جامعه مصون می دارند. خیلی ها نیز آشکار فرزند دخترشان را می فروشند تا از بار تامین معیشت وی خلاص شوند و خرجشان کمتر شود. و البته کماکان مناسباتی نظیر زن به زن کردن که در واقع نوعی مبادله پایا پای کالاست نیز در برخی مناطق وجود دارد. یعنی آن خانواده های معمولاً فقیری که توان خرید ماشین تولید مثل را ندارند، با معاوضه فرزند دختر خود با فرزند دختر خانواده ای هم رده خود، نیازشان را برطرف می کنند. ماجرا به همین زشتی و دردناکی است که تصویر کردیم؛ و هیچ سرخاب و سفیدابی بر چهرهٔ منک و غمزده عروس، هیچ لبخندی بر لبان والدین و هیچ نقل و شیرینی هم نمی تواند تلخی و غیر انسانی بودن این رابطه و يك عمر بدبختی و ستم بعد از آن را بپوشاند.

البته همه اینها را که گفتیم در يك جامعه طبقاتی و مردسالار - مانند جامعه ما - بصورت يك عادت و سنت فراگیر درآمده، و کم اند کسانی که این مناسبات را «غیر انسانی» بدانند و آگاهانه علیه اش مبارزه کنند. وقتی می گوئیم عادت سنت فراگیر؛ منظورمان عادت و سنتی است که حتی افراد مبارز و پیشروی ضد رژیم و عناصر زحمتکش و انقلابی نیز تحت تأثیرش قرار دارند.

تحت جمهوری اسلامی این مناسبات، با قوانین پوسیده مذهبی و شرع اسلامی، تقدیس

و تشویق هم می شوند. سردمداران حکومتی، رسانه های گروهی و مبلغی مذهبی روزوشب افکار مبتنی بر این مناسبات ستمگرانه و استثماراری را در ذهن مردم زنده نگه می دارند. نهاد آموزش و پرورش، نسلهای جدید را بر مبنای چنین افکاری تربیت می کنند؛ و دستگاه ایدئولوژیک ادبی و هنری موجود نیز یاری دهنده چنین سنن و عاداتی است.

ترس از بی آیندگی و سقوط، و حتی مجازات مرگ، و همچنین شماری قوانین خاص مدنی، راه را بر حرکت اعتراضی و نارضایتی قربانیان این مناسبات که زنان ستم دیده جامعه هستند، می بندد. کفایت به اطراف خود نظری بیفکنیم. خیل زنان جوانی را می بینیم که در سن ۱۲ - ۱۳ سالگی یا کمی بیشتر بدون ذره ای خواست و آگاهی، به خانه شوهر فرستاده شده اند تا ستمی دائمی و استثماراری پنهان را تحمل کنند. و آنهایی که تاب تحمل نیاورده و سر به شورش برداشته اند، با کتک و شکنجه جسمی و روحی و تهدیدات نه فقط شوهر بلکه کل جامعه مرد ساگر روبرویند. کافی است نگاهی به نصایح و پیشنهادات با اصطلاح مشاوران خانوادگی نشریات جمهوری اسلامی بیاندازید، تا موارد متعدد این مقاومت و شورش خودبخودی علیه مناسبات ناعادلانه موجود و البته سیاست ارتجاعی و سرکوبگرانه صاحب نظران و مشاوران اسلامی در قبال آنها ببینید. کفایت صفحه حوادث روزنامه ها را ورق بزنید تا او پس صدها مورد اعلام شده جنایت و فساد، چهره کریمه مناسبات ستمگرانه و نتایج ناگزیر اجتماعی آنها مشاهده کنید.

موج خودکشی زنان جوان، عکس العمل نومیدانه به این شرایط غیر قابل تحمل است و تنها عوامفریبان مرتجع می توانند آن را به روحیات و خصوصیات با اصطلاح ویژه فردی نسبت دهند. تلاش برای قتل شوهرانی که انواع و اقسام ستم بر همسرشان اعمال می دارند، و از طرف دیگر نیز راه جدائی و طلاق داوطلبانه را هم بر آنان بسته اند، اساساً از همین جا نشئت می گیرد. موارد مختلف فرار از خانه والدین یا شوهر دلیلی جزء موجودیت و شدت ستمگری ندارد. و دستگاه ارتجاعی وابسته به امپریالیسم نیز بانی و حافظ این ستمگری است. همین رژیم است که با اشاعه فرهنگ فئودالی و مردسالارانه، و چارچوبهای با اصطلاح دست نخوردنی از اخلاق و معنویات الهی، چاقوی ستمگران خانگی را تیز می کند. معضلات و مصائب خاص شرایط بحرانی چند ساله اخیر خصوصاً مصائب ناشی از جنگ ارتجاعی، بر ابعاد این تصویر تکاندهنده و زشت افزوده است. گسترش فحشاء رسمی و غیر رسمی و اسلامی طی پنج - شش ساله گذشته بی سابقه بوده است؛ این مسئله بدلائل مختلفی چون فقر اقتصادی، و سودجویی های مقامات و مزدوران نهادهای مختلف وابسته به رژیم از آوارگان جنگی و بازماندگان قربانیان جنگ تا بدان حد رشد کرده که به يك موضوع آشکار و برجسته اجتماعی بدل شده است. بیوندها و علائق و عواطف خانوادگی در جامعه ما که از مشخصات يك جامعه عقب مانده با مناسبات قدرتمند ما قبل سرمایه داری است، زیر فشار این بیماریهای اجتماعی در حال تلاشی است و آنچه جایگزینش می شود نیز چیزی جز اشکال پر هرج و مرج و افراطی همان مناسبات ارتجاعی و ستمگرانه میان زن و مرد نیست. در چنین شرایطی چقدر مسخره، و چقدر نفرت انگیز است حرفهای سران رژیم اسلامی در باب اخلاقیات و امثالهم.

آیا جامعه راه خروجی از این مناسبات پوسیده و تحمل ناپذیر دارد؟ آیا این بیماریهای جنم گونه که پیکر جامعه را خورده و کثافت و زشتیش غیر قابل انکار است را می توان درمان کرد؟ آیا مقاومت و شورش پراکنده فردی ستم دیدگان - خصوصاً دختران



و زنان - در مقابل این شرایط و بانیان و عاملانش می تواند سرانجامی بیابد؟ بدون شك. اما باید در گام اول، ریشه و نقطه تمرکز این بلایای اجتماعی را شناخت و آنرا آماج عمده تعرضات و مبارزات قرار داد. اینها همه نتیجه عملکرد يك نظام استثماری است. نظامی که از انسانها برده می سازد و منفعت شخصی به هر قیمت و از قبیل لگدمال کردن سایرین را به ایده مسلط تبدیل میکند. نظامی که ستمگری بخشی از جامعه بر بخش دیگر، ملتی بر ملل دیگر، و جنسی بر جنس دیگر را توجیه کرده و ابدی وانمود می سازد. باید این نظام را از بیخ و بن برکنند و برای این کار باید در صفوف جنک انقلابی توده های تحتانی جامعه، جنک انقلابی کارگران و دهقانان تحت رهبری انقلابی تری و پیگیرترین نیروی طبقاتی در جامعه یعنی پرولتاریا و حزبش متشکل شد. صفوف ارتش سرخ ستمدیدگان که تحت درفش علم و ایدئولوژی طبقه کارگر یعنی ماکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم باید ایجاد شود، باید با زنان پیشرو و طالب رهایی پُر شود که دیگر خیال تحمل کردن اینهمه ستم و استثمار را ندارند و نافرمانی و عدم تمکین - نه فقط از ستمگران حقیر خانگی - بلکه از کل این سیستم و دستگاه دولتی نماینده اش را اراده کرده اند. مائوئیستهای انقلابی در ایران و جهان این حرکت آگاهانه زنان ستمدیده را جزء مهم و لاینفکی از تدارك انقلاب و پیشروی بسوی يك جامعه سراپا نوین می دانند، و از این روست که این شعار را راهنمای خویش قرار داده اند که:

«زنجیرها را بشکنیم! خشم زنان را بمشابه نیروئی قدرتمند برای انقلاب رها سازیم!»

## زن در قرآن

مسئله ستم بر زن در قوانین و احکام اسلامی چگونه منعکس شده است؟ و آیا این قوانین و احکام قابل تفسیر و تغییرند؟ هنوز هم پیدا میشوند کسانی که ساده لوحانه یا فریبکارانه می گویند، جمهوری اسلامی واقعاً پیرو اسلام نیست. اینها همه دکانی است که چندتا ملا برای منافع خود درست کرده اند، در صورتیکه اسلام واقعی دین رها کننده زن بمشابه جزئی از بشریت است. کسانی هم هستند که معتقدند باید در اسلام، رفرم انجام داد و باصطلاح آنرا با زمان کنونی منطبق ساخت. در گذشته، افرادی نظیر شریعتی، و در حال حاضر سازمان مجاهدین چنین ایده ای را تبلیغ می کنند. سازمان مجاهدین حتی تا آنجا پیش می روند که در افشای رژیم جمهوری اسلامی، روی جوانبی از ستمگری عربان علیه زنان در جامعه ایران انگشت می گذارد و باصطلاح خود را پرچمدار رهایی زن معرفی می کند. واقعیت این است که هواداران اسلام ناب یا اصلاح شده را بالاخره بندی بهم متصل میکنند. بالاخره باید چیز مشترکی وجود داشته باشد که هر دو گروه را مسلمان بسازد. و بالاخره این مسئله را هیچکدام نمی توانند انکار کنند که نقطه رجوع و پایان کارشان قرآن است. کتابی که به باور آنها وحی منزل است: کلام موجود قادر و دانا و محیط بر همه چیز و همه کس.

بنابراین از رفسنجانی و خامنه ای و موش های کور حجره های حوزه علمیه قم گرفته تا آخوندهای آپوزیسیون، یا رهبران سازمان مجاهدین و همفکرانشان را میتوان و باید با این کتاب محک زد. باید دید، کلام الهی و واجب الاجراء قرآنی در مورد زنان در جامعه چیست؟ آنوقت است که رنگ و لعاب ترقیخواهی، اسلام ناب، اسلام دمکراتیک و عباراتی از این قبیل از چهره های ظاهراً متفاوتشان پاک میشود.

پیش از آنکه به جستجوی نقش و جایگاه زن در لابلای صفحات کتاب مسلمانان بپردازیم، ذکر يك نکته را ضروری می بینیم: اینکه ستم بر زن، جزئی لاینفک از دستگاه ستم و استثمار است. این ستم با شکل گیری و ظهور طبقات ظاهر گشته و نابودی نهائی آن نیز با رسیدن به عصر کمونیسم - به رهایی کامل بشر از انواع و اقسام ستم و استثمار - میسر است. بنابراین نه فقط اسلام بعنوان شکلی از روبنای ایدئولوژیک نظم کهن، بلکه سایر ادیان نیز ستم بر زن را تایید کرده و تحکیم می بخشند. اما تیغ نقد طبقه کارگر در این محبت، احکام اسلامی را آماج قرار می دهد. به حساب آن سایرین در جایی دیگر خواهیم رسید.

در روایت آمده که محمد بن عبدالله سال دهم هجری، هنگام حجه الوداع به پیروانش چنین توصیه نمود: «زنان اختیاری از خود ندارند و اسیر مردانند. درباره آنها نیکی کنید.» اگر دقت کرده باشید، می بینید مبلغین اسلامی، خصوصاً آنها که در مواجهه با ایده های

مترقی و پیشرو در جهت رهایی زن - و مشخصاً ایده های کمونیستی - شدیداً احساس ضعف می کنند، همیشه بخش دوم این توصیه را یادآوری می نمایند: «درباره آنها نیکی کنید.» انگار نه انگار که زن در بخش اول موجودی بی اختیار و اسیر مرد معرفی شده و در واقع آن نیکی، نیکی کردن زندان بان به اسیر، نیکی کردن صاحب اختیار به موجودی تابع را معنا می دهد. «بی اختیار و اسیر» بروشنی جایگاه زن در جامعه و در خانه را از دید تدوین کننده دین اسلام نشان میدهد. این جزئی از اسلام ناب محمدی است؛ جزئی از دیدگاهی است که بخشی از جامعه - نیمی از جامعه - را اسیر و برده نیمی دیگر می سازد. و این منطق، درست در انطباق با منطق غالب سلطه گری بخشی بر بخشی دیگر است.

در سوره مشهور «نساء» که هر زن آزاده و مبارزی در جوامعی مانند ایران یا افغانستان باید آنرا بارها و بارها بخواند و بحق آتش خشم و کینه اش نسبت به نظام و مناسبات و ایده های پوسیده حاکم برافروخته شود، از این قبیل احکام فراوان است. مثلاً در آیه ۳۴ این سوره می خوانیم که: «مردان بر زنان استوارند».

برهمن پایه، حقوق مدنی غیریکسانی برای زن و مرد در اسلام در نظر گرفته شد. اما علت این نابرابری از زبان قرآن بسیار جالب است. در سوره نساء آمده است که: «چون خداوند افراد بشر را غیرمتساوی آفریده، بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است.»

همان حکایت قدیمی است که در بحثهای افلاطون و ارسطو هم میتوان یافت. این بحث از دیرباز، استدلال حکام و توانگران و ستمکاران برای توجیه موقعیت برتر خود در جامعه بوده است. بر مبنای همین استدلال، بردگان در یونان و رُم باستان در موقعیت يك حیوان به بیگاری گماشته می شدند. و بعد از آن نیز، همین توجیهاات، به کار برده داران در سراسر جهان - منجمله عربستان -، فتودال ها و خان ها و شاهان، و بعدها در شکلی فریبنده تر بکار سرمایه داران و بورژواهای حاکم آمده است. این دروغ بزرگی است که به جامعه - به زنان و مردان - گفته شده تا نظم موجود را تغییر و ابیدی جلوه داده شود. و از آن مهمتر، هرکس جرات بپاخاستن علیه این نظم و تلاش برای سرنگون ساختنش را به خود داد، بعنوان محارب با خدا، و مفسد فی الارض تحت تعقیب و آزار قرار گیرد. بدون شك، دستگاه حاکمه ای که مجبور باشد موجودیت خویش را بضررب سرنیزه و شلاق و سرکوب در جامعه برقرار سازد، برای تسهیل کار خود، باید سرکوبگری و ستم را بمشابه يك سیستم تفکر در سطح جامعه رواج دهد. بخشی از ستمدیدگان را در ستم بر بخشی دیگر آزاد بگذارد. مردان را به سرکوب زنان تشویق کند و با «قانون الهی و مدنی» از این سرکوب بدفاع برخیزد. در سوره نساء آمده است: «اگر زن شما در مقام نافرمانی و سرکشی برآمد، نخست او را پند دهید، اگر براه نیامد از همخوابگی محرومش سازید و اگر باز تسلیم نشد و اطاعت نکرد او را کتک بزنید.»

کتک زدن همسر، یکی از شیعترین جنبه ستم بر زنان است که امروز نیز بقوت در جامعه ایران در میان ستمدیدگان مشاهده می شود. این کار هیچ فرقی با شکنجه در سیاهچال های رژیم ندارد. شکنجه ای که بقصد به تسلیم واداشتن، یا انتقام جوشی از شورش حق طلبانه و روح مبارزه جوی زنان ستمدیده اعمال می شود.

برای آنکه تصویر روشنتری از تفکر ستمگرانه اسلامی نسبت به زن، بمشابه يك تابع، يك دستگاه تمتع جنسی و ماشین جوجه کشی بدست آوریم باید به آیه ۲۳ سوره نساء رجوع کنیم. در این آیه، محمد، ازدواج با زنان شوهدار را مطلقاً حرام دانسته، مگر اینکه زن از

راه خرید به مایملک مرد تبدیل شده باشد (درواقع مناسبات برده داری یا کنیزداری) و یا در نتیجه جنک و اسیر شدن بدست آمده باشد. که در اینصورت طبق روایت ابن سعید نامی از اصحاب محمد، حتی از شیر مادر هم بر نیروی مسلط و پیروز در جنک حلالتر است. محمد بن عبدالله، هنگامی که سربازانش قصد تجاوز به زنان شوهردار به اسارت درآمده را کردند، بعنوان کلام الهی این جنایت را بلامانع اعلام داشت. بر مبنای همین تفکر، و با همین توجیحات الهی است که امروز، دستیاران مسلح احزاب مرتجع اسلامی افغانستان که از عربستان صادر شده اند، در حمله به خانه وابستگان به دولت ارتجاعی کابل، به قتل و غارت و تجاوز دست می زنند. و کم نیست تعداد زنان و دخترانی که توسط این جانیان مورد تجاوز قرار گرفته و بعد قطعه قطعه شده اند. حال باید از هواداران و مبلغان اسلام ناب، اسلام دمکراتیک و امثالهم سوال کرد که شما در اجرای این احکام قرآنی چه خواهید کرد؟ شما چطور این احکام را به برنامه عملی برای اداره یک جامعه تبدیل خواهید کرد؟

خلاصه کنیم، همانطور که در آغاز گفتیم، ستم بر زن جزئی لاینفک از جامعه مبتنی بر ستم و استثمار است. چه در شکل اسلامی، چه در اشکال مذهبی یا ظاهراً غیرمذهبی دیگر. راه رهائی از این ستم نیز، راهی جدا از نابودی این جامعه و رفع هرگونه ستم و استثمار نیست. این راه تنها با رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگش می تواند پیروزمندانه طی شود. طبقه کارگر آگاه، مناسبات تولیدی موجود، مناسبات اجتماعی منطبق بر آن و ایده ها و تفکرات نشئت گرفته از آن را تماماً سرنگون خواهد ساخت. ستم بر زن نیز جزئی از این جهان کهنه و محکوم به نابودی است.

## ستم بر زن در ادیان دیگر

شاید تفاوت میان دو نوع جامعه مثل ایران و کشورهای اروپائی و آمریکائی، این توهم را در ذهن عده ای دامن زند که فی المثل شرایط زنان آن جوامع در مقایسه با وضعیت زنان ایران، ناشی از تفاوت بین ادیان، و مشخصاً تفاوت بین اسلام و مسیحیت و یهودیت می باشد. اینکه مذهب و هر روبنای ایدئولوژیک تأثیرات معین خود بر هر جامعه ای را باقی خواهد گذاشت، واقعیتی است. ولی از این واقعیت نمیتوان نتایج انحرافی گرفت. مثلاً «ماکس وبر» از جامعه شناسان معاصر بورژوا، که از نظریه پردازان مورد اعتماد علی شریعتی نیز بشمار می آمده، پیشرفتگی و یا عقب ماندگی جوامع، و میزان رشد نیروهای مولده را تابعی از نوع مذهب می شمارد. او ایتالیا را مثال می زند که بخش شمالی آن صنعتی و پیرفته تر و دین مردم آنها مسیحیت پروتستان می باشند. او از این مسئله و نمونه هائی از این دست چنین نتیجه می گیرد که مهمترین عامل عقب ماندگی و یا پیشرفتگی جوامع مختلف نوع مذهب آنهاست. گویانکه در این رابطه هم نوع مذهب تأثیرات معین خود را گذارده و می گذارد، ولی با اینحال اغراق در این رابطه در درجه اول ریشه در توهم نسبت به مذهب بمشابه يك كل، و در درجه دوم جهالت بر عدم وجود اختلاف بنیادی میان کاتولیسیسم و پروتستانسیسم و کلا تفاوت میان انواع مذاهب دارد. بحث امروز ما نیز تلاشی است در خصوص توهم زدایی در رابطه با عدم وجود اختلاف اساسی میان مذاهب مختلف، در خصوص مسئله زن. درواقع آنچه تفاوت میان وضعیت زنان در جوامع مختلف را الزامی میسازد، ضروریات تکامل جامعه طبقاتی مبتنی بر ستم و استثمار است و نه چیز دیگر. استقرار و یا شیوع مذاهب مختلف جز ایجاد تفاوت های صوری و سطحی در رابطه با وضعیت زنان کار دیگری انجام نمی دهد؛ ولی آنچه در همه مذاهب مشترك است، تلاش در به انقیاد در آوردن مضاعف زنان می باشد.

از زمانی که مسیحیت بمشابه دین رسمی امپراتوری رُم شناخته شد، این دین عمدتاً بخشی از زرادخانه ستمگری قدرت های حاکم و طبقات حاکم بوده و هست. این نقش طی نزدیک به ۲۰۰۰ سال یعنی از زمان امپراتوری رم و سپس در وقایعی نظیر جنگ های صلیبی، کشورگشائی های اسپانیا و دیگر قدرت های اروپائی، ایجاد مستعمرات در قاره آمریکای استرالیا، آفریقا، آسیا و سراسر جهان، و در اعمال قدرت سیاسی و اداره جامعه در آنجا که مسیحیت دین رایج بوده، کاملاً نمایان است. خواه این مذهب، خواه رسمی دولتی باشد، خواه نباشد. در هر جامعه ای که مسیحیت دین مسلط بوده، در اساس به محافظت از استثمار و ستم پرداخته، و مانند هر مذهب دیگری در برابر نظام ستمگرا و استثمارگری فرمان تسلیم صادر نموده است.

انجیل و مسیحیت بمشابه يك كل، يك تشریح دروغین از چرایی و چگونگی وقوع امور

را به مردم حقنه می‌کند، نسبت به نیروهای موجود در طبیعت و جامعه، در مورد علل امور و امکان تغییر آنها نیز همینطور. انجیل و مسیحیت این اعتقاد را بوجود می‌آورد که موجودات بشری بخصوص آنها که جامعه فقیر و ناتوانشان ساخته می‌باید همواره در شرایط فلاکتیاری خود باقی بمانند. انجیل مدافع برده داری است، و به بردگان می‌گوید باید مطیع اربابانتان باشید. مثلاً در انجیل لوقا چنین می‌خوانیم: «اما آن غلام که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا ساخت تا به اراده او عمل نماید تازیانه بسیار خواهد خورد!» البته از این نمونه‌ها در انجیل‌های مختلف بسیار است.

انجیل بر سلطه مرد بر زن و تقویت تمامی قیود بر دست و پای زن اصرار می‌ورزد. برای مثال «پطرس» حواری عیسی، به برده‌ها می‌گوید که تابع صاحبانشان باشند، و زنان تابع شوهرانشان، و مردم بطور کلی تابع قدرت حاکم زمینی. نامه‌های «پل» یکی دیگر از حواریون مسیح پر است از چنین رهنمودهایی. «پل» حواری اصرار می‌کند که زنان بایستی در سکوت و تابعیت کامل او مردان بیاموزند، و نباید اقتدار مردان را مخدوش سازند. بعد از همه اینها، پل می‌گوید، آدم اول بوجود آمد و سپس حوا، بعلاوه این حوا بود که آدم را به دردسر انداخت. با تمام اینها برای زنان هنوز «امیدی» هست: «اگر زن در ایمان و خیرات دادن و پاکی و متانت باقی بماند، بوسیله شرکت در امر نگهداری از بچه نجات می‌یابد». ملاحظه می‌کنید؟ حتی منطق، روایت و آهنگ کلام نیز تفاوتی با اسلام ندارد، آخر هر دو مذهب در عصر برده داری ظهور یافتند. این مثال را مقایسه کنید با حدیثی از محمد، که به عده‌ای از زنان گفت، شرکت شما در بچه داری و خانه داری، و فرمانبرداری شما از شوهرانتان، همان حکم جهاد و در راه خدا شمشیر زدن مردان را دارد. «پل» حواری در همان حال به بردگان اخطار می‌کند که از ارباب و مالک خود اطاعت کرده و به آنان عمیقاً احترام بگذارید. چرا که در غیر اینصورت، این امر کفر نسبت به خدا و نظام خداوندی محسوب می‌شود. در جای دیگری «پل» دستور می‌دهد، زنان خود را در اختیار مردان خود بگذارند، همانگونه که در اختیار عیسی می‌گذارند. چرا که شوهر رئیس زن است، همانطور که عیسی مسیح رئیس کلیساست! «پل» می‌گوید، شوهران باید زنان خود را دوست بدارند، ولی زنان بایستی از شوهران خود اطاعت کنند. فرزندان نیز میباید از والدین خود اطاعت کنند، همانگونه که مسیح اطاعت می‌کرد. بردگان نیز می‌بایست از اربابان خود اطاعت کنند چرا که اربابان سروران آنانند!

این بود شمه‌ای از نگرش مسیحیت به برده و برده داری و زنانه حال کمی هم به دین موسی یعنی یهودیت می‌پردازیم. از موضوع پایه‌ای‌ترین و مشهورترین فرامین موسی یعنی ده فرمان آغاز می‌کنیم. روحانیت یهود معتقد است اگر این فرامین استقرار کامل می‌یافت، بشریت از شر مفساد و گمراهی‌های امروز خلاص می‌گشت در یکی از این فرامین چنین آمده است: «به بردگان، همسران، منازل و حیوانات کارکن همسایه ات چشم طمع نرورز». این اوج احترامی است که یهودیت برای زن قائل بوده، و حناکشر او را تا سطح حیوانات کارکن و بردگان و منازل «ارتقاء» مقام داده است. از دو حال خارج نیست؛ یا «خداوند» آگاه به تمام امور ازلی و ابدی، حتی نمی‌توانسته حدس بزند که روزگاری دوران برده داری بسر رسیده، و جهان در ابتدای قرن بیستم به عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری قدم خواهد گذاشت، که در اینصورت در همان زمان نزول این فرامین نمی‌توانسته مناسب با شرایط امروز قوانین خویش را تعدیل کند، و یا اینکه یهودیت نیز مذهبی بوده

که در انطباق با شرایط آن عصر و در رابطه با تحکیم و تثبیت منافع طبقاتی معینی بوسیله موسی اختراع شده است؛ نمونه دیگری از این دست را می توان در یکی از سوره های تورات مشاهده نمود. در سوره بهنگام صحبت از نحوه غضب خداوندی بر اهالی بابل آمده که «خداوند» در آنجا می گوید: «بهنگام سقوط بابل، کودکان کشتار، و زنان مورد تجاوز قرار خواهند گرفت.» در همانجا آمده: «ورق کاملاً برخواهد گشت، بدین معنی که بنی اسرائیل - که تابحال برده بوده اند - خود، برده داران سابق را برده خود خواهند ساخت.» در تمام تورات مرد، بمشابه مالک زن معرفی میشود، و زن بلحاظ حقوق اجتماعی دارای حقوقی هم طراز بردگان است. بعنوان مثال لوط در مقابل حفظ بعضی از مهمانانش که باصطلاح فرشته بوده اند، پیشنهاد می کند که مردان شهر «سودم» (SODOM) به دخترانش تجاوز نمایند.

حال ببینیم که چگونه ابراهیم، اسماعیل را بمشابه پسر پذیرفت؟ از آنجا که زن ابراهیم یعنی سارا، بچه ای بدنیا نمی آورد - و در يك جامعه پدرسالار برای زن مایه شرمندگی است که عقیم باشد - سارا سعی می کند با ترغیب ابراهیم به هم خوابگی با برده سارا، یعنی هاجر، بجای خود او حامله شود. این نقشه اجرا می شود و هاجر حامله می گردد. اما از این به بعد هاجر به سارا از بالا برخوردار می کند و در اینجا خشم ابراهیم از اینکه برده ای به همسر ارباب با درستی برخوردار می کند، به سارا اجازه میدهد که هاجر را مجازات کند. نتیجه این مجازات هم پاپفرار گذاشتن هاجر بود. اما بعد فرشته ای بر هاجر نازل میشود و به او دستور میدهد که به خانه ابراهیم باز گردد؛ و آن دختر از سر ناچاری به خانه ابراهیم باز میگردد. هاجر پسری بدنیا می آورد که نامش را اسماعیل نهادند. اما چگونه ممکن است پسر يك برده رسالت بستن پیمان با خدا را برعهده گیرد؟ بنابراین خدا اجازه می دهد که خود سارا صاحب پسری شود به اسم اسحاق. اما چنانکه از آیات تورات برمی آید تداوم توجهات خداوندی به اسماعیل به سبب عطف توجه به پدر او یعنی ابراهیم صورت گرفته است. و این امر کاملاً با اصول پدرسالاری همخوانی دارد. مسئله دیگری که در این داستان جلب توجه می کند، تایید بی ارزش بودن زن نازا، بوسیله یهودیت است. چیزی که در اکثر ادیان شناخته شده و پرنفوذ مشترک است. بعنوان مثال این دیدگاه با نگرش امام ششم شیعیان، صادق، که معتقد بود ارزش زن نازا از گلیم پاره جلو در گاه کمتر است، کاملاً منطبق است، و یکی از تبلورات اجتماعی موازین پدرسالارانه بحساب می آید. بدین ترتیب مشاهده میشود که هیچیک از ادیان بزرگ در رابطه با زن، دارای هیچ نقطه نظر ترقیخواهانه نیست. آنچه هست ارتجاع محض است؛ و درواقع آنچه تفاوت حقوق مدنی زنان را در دوره اخیر در جوامع مختلف ایجاب می کند، پاره ای تفاوت ها در نحوه تکامل تاریخی و سابقه جنبش های سیاسی - اجتماعی در این کشورهاست و نیز نیازهای سرمایه مالی جهانی در انطباق با شرایط خاص آن جوامع، و نه چیز دیگر!

## خطاب به جوانان: درباره فرهنگ شونیستی

شما جوانان یا نوجوانان اگر تاکنون برنامه های ما را گوش کرده باشید، حتماً بحثهای ما درباره موقعیت قشر جوان در جامعه تحت حکومت جمهوری اسلامی را شنیده اید و میدانید که این رژیم چه آشی برای آینده فرزندان کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان پخته، آشی که از هم امروز طعمش را در ظرف نکبت و افلاس می چشید.

شما که تازه به مرحله جوانی پا گذاشته اید و برای آینده خود نقشه ها و امیدها و آرزوها دارید، باید بدانید تا این رژیم ارتجاعی یا چیزی نظیر این بر سر کار است، امید و آرزوهای شما برای يك زندگی متفاوت، بهتر و سالم بربراد خواهد رفت. سیستم جهنمی ستم و استثمار که طبقات ارتجاعی و اربابان امپریالیست آنها برپا کرده اند با بهشتی که حکومت این طبقات یعنی جمهوری اسلامی به شما وعده میدهند تفاوت دارد. اگر گول وعده بهشت آن دنیا و رضایت خدا و پیغمبر که توسط آخوندها موعظه میشود را نخورده باشید و غایت مطلوب خود را زندگی در چنان بهشتی که بیشتر شبیه تنبل خانه شاه عباسی و همنشینی با حورالعین است، بجوئید - خلاصه اینکه اگر مدل زندگی طبقات ارتجاعی را غایت مطلوب خود نکرده باشید - میدانید که تنها راه رسیدن به نیک بختی واقعی انقلاب است و سرنگونی رژیم حاکم و کل این نظام ستم و استثمار.

امروز روی سخن ما با خود شماست؛ با شماست و درباره افکار شماست. ابتدا بگوئیم که افکار هر انسانی بر اساس جایگاه اجتماعی و طبقه اوست که تعیین می شود اما اینجا يك عامل دیگر هم است که افکار و نوع رفتارها را تحت تسلط خود دارد. در جامعه هر طبقه ای که مسلط باشد، افکار او نیز افکار مسلط بر جامعه است. طبقه حاکم به قدرت افکار حاکم میتواند سلطه اش را حفظ کند. آموزش و فرهنگ طبقه حاکم است که در نهادهای آموزشی به کودکان و نوجوانان و جوانان - چه دختر و چه پسر - القاء می شود و الگوهای مورد قبول و مطلوب طبقه حاکمه است که بعنوان رفتار خوب و مورد پسند اجتماع به آنها یاد داده می شود.

هرگاه روبنای فرهنگی و فکری - ایدئولوژیک طبقه حاکمه که منطبق با حاکمیت آنها ساخته و پرداخته شده نفوذ و تسلط خود را از دست بدهد، آنگاه طبقه حاکم در خطر جدی قرار می گیرد. مثلاً وقتی داستانهای شاهزاده و دختر پادشاه و شرح زندگی آنها بعنوان موجوداتی شیرین و قابل احترام دیگر خریداری پیدا نمی کرد، زمانی بود که زیر پای رژیم شاه بطور جدی از لحاظ سیاسی خالی گشته بود. مسئله داستانهای رایج فقط يك بعد از مسئله بسیار پیچیده فرهنگ و روبناست که دارای جهات مختلف منقبی، الگوهای رفتاری، معیارهای خوبی، بدی، زشتی، زیبایی و جوانب دیگر است.

مثال دیگر، جمهوری اسلامی است که حاکمیت خود را بر اساس يك تفکر و الگوی



مذهبی استوار کرده و افکار طبقه حاکمه را بطور عمده از کانال مذهب برای توده های وسیع مردم فرموله و قابل قبول می سازد. وقتی مردم در مورد مذهب و اسلام طور دیگری فکر کنند، وقتی نفوذ کلام آخوندهای حاکم در بین مردم کم شود، وقتی انتقادات مذهبی در اثر برخورد با واقعیت تیره و تار زندگی در جمهوری اسلامی در بین توده ها سست تر و بیرنگ تر شود، وقتی نماز جمعه ها حتی به ضرب رشوه و پول و جایزه مشتریان زیادی را بطرف خود جذب نکند، پیداست که زیرپای رژیم جمهوری اسلامی هم بشدت خالی شده است.

اینها نمونه های پراکنده ای از چگونگی نفوذ و تاثیر افکار طبقه حاکم بر توده ها و اهمیت آن در تضمین بقای حاکمیت طبقه حاکمه است. وقتی يك روبنای ایدئولوژیکی مثلا نظام شاهنشاهی و خدا - شاه - میهن در بین توده ها ترك برمیدارد طبقه حاکمه مجبور است برای تداوم نظم موجود به شکل های دیگر عقیدتی و فرهنگی مثل مذهب رویبورد. این درست است که رنگ و لعاب های متفاوت بر ایده های طبقه حاکم برای حفظ حاکمیت و سلطه مرتجعین ضرورت قطعی دارد؛ اما این طبقه تحت هر رنگ و غالب حکومتی - چه رژیم شاهنشاهی چه رژیم اسلامی - به اشاعه و دفاع از مهمترین و اساسی ترین افکار ارتجاعی مشترك مربوط به کل طبقه بورژوا - ملاکان می پردازد. دو جنبه از این افکار مشترك عبارتند از تحقیر زن و تحقیر ملیت های غیرفارسی؛ یعنی دامن زدن به شونیسم یا برتری جویی مرد و مردسالاری و دامن زدن به شونیسم یا برتری جویی ملی فارس. مشکل اینجاست که این نوع طرز فکر با اینکه هیچ ربطی به منافع طبقه کارگر و زحمتکشان ندارد، بعلت تبلیغ و آموزش در ذهن اقشار و طبقات تحتانی جامعه جا می افتد؛ طوری که بنظر می آید بیان منافع خود آنهاست. این ایده های ارتجاعی به جزئی از تفکر توده های تحت ستم و استثمار بدل می شود.

روی سخن ما در این مورد با شما جوانها و نوجوانها است. چون اولاً هدف اولیه تبلیغات زهرآگین طبقه حاکمه شما هستید و از طرف دیگر، شما زودتر می توانید و باید به تغییر طرز فکر خود، به انقلاب در ذهن خود جهت رهایی دست بزنید. با داشتن افکار طبقه حاکمه، با قبول معیارهای ارتجاعی در تحقیر زنان هیچ مرد جوانی نمی تواند کل افراد طبقه انقلابی و همسرنوشتان خویش را علیه طبقه حاکمه بسیج کند و به مبارزه بخواند. هیچ مردی و هیچ زنی نمی تواند با داشتن افکار شوونیستی و تحقیرکننده ملیت هائی تحت ستم اعم از کرد و ترك و دیگران، با برتر شمردن خود نسبت به آنها، یا با سوءاستفاده از موقعیت بهتر خود در این زمینه، کل طبقه کارگر از هر ملیتی را بسیج نماید. مبارزه با افکار ارتجاعی مستقیماً به مسئله کسب قدرت و پیروزی انقلاب بستگی دارد. ممکنست حزب ما علیه رژیم حاکم پیروز شود - (که نمی شود) - اما اگر این پیروزی مساوی پیروزی افکار نوین بر افکار ارتجاعی نباشد، اگر ما با همان افکار کهنه پیروز شده باشیم، این پیروزی نمی تواند پیروزی طبقه کارگر و زحمتکشان محسوب گردد. زیرا مناسبات قدیمی علیه زنان، علیه ملیتها و لاجرم بقیه قشرها، تحت حکومت تازه، احیاء و بازتولید میشود. بدینجهت مبارزه با این افکار کهنه اهمیت زیادی دارد. فرهنگ شوونیستی خیلی عمیق و ریشه دار است. می پرسید چگونه؟ کافیست در محیط خانه و کار، در فضای کوچه و خیابان دقیق شوید تا ببینید چگونه فرهنگ شوونیستی علیه زنان با طرز حرف زدن اشخاص عجیب شده است. کدام جوانیست که در موقع ناراحتی دهان خود

را باز نمیکنند و به فحاشی نمی پردازد. آیا تا کنون به محتوای این فحش ها فکر کرده اید؟ مضمون آنها غالباً توهین و تحقیر زنان است. در جامعه مردسالار که طبق سنت ارتجاعی، زن کالای مرد بوده و باید در چارچوب زندان خانه باشد و ناموس داری یعنی حفظ کالا در زندان خود، توهین به زن وسیله ای برای آزار و توهین به مردان خانواده آنها نیز محسوب می شود. این افکار توسط فرهنگ و ادبیات و هنر رسمی در بین جوانان اشاعه داده می شود. اصطلاحاتی نظیر «مردانگی کردن» بعنوان يك الگوی پسندیده، و «نامردی» بعنوان الگوی کار ناپسند؛ ضعیفه نامیدن زنان؛ بی عقل و کم عقل خواندن آنان همگی در خدمت جا انداختن شوونیسیم یا برتری جوئی مردانه است.

مولوی شاعری که این روزها بخاطر اشعار عرفانی اش خیلی از طرف حکومت و همینطور بسیاری از روشنفکران ناسیونالیست و مدعی مبارزه تبلیغ میشود، زهر این نوع شوونیسیم را اینگونه بجان طبقات محکوم میریزد:

خواب زن کمتر ز خواب مردان

از پی نقصان عقل و ضعف جان

یا جامی یکی دیگر از شعرای معروف و مسلمان بر حسب روایات و احادیث دینی که زن را آفریده شده از دنده چپ مرد میدانند، این شعر را سروده:

زن از پهلوی چپ شد آفریده

کس از چپ، راستی هرگز ندیده

و باز هم به کتابهای مختلف کلاسیک و مورد رجوع در مدارس و دانشگاه ها نگاه کنید، از این اشعار و روایات خرافی که مبلغ برتری مردان نسبت به زنان است زیاد خواهید یافت. تحقیر ملیت های دیگر از طرف ملت غالب یا شوونیسیم ملی هم مثل تحقیر زنان یکی از افکار و نگرش هائیت که رواج آن برای سلطه طبقات حاکمه و حفاظت نظام کمپرادوری - ملاکی تحت سلطه امپریالیسم اهمیت اساسی دارد. برخلاف تحقیر زنان که ریشه های طولانی دارد و از جامعه کهن فئودالی به ارث مانده، این نوع شوونیسیم محصول رشد جامعه بورژوازی و مدرن است که با تسلط امپریالیسم و با غلبه یکی از ملل بر ملل دیگر در چارچوب کشور واحد، بعنوان روبنای ایدئولوژیک و فرهنگی آن ساخته و پرداخته شده. هرچه خلقی در دوره اخیر، یعنی از انقلاب مشروطه تا بحال مبارزه جوئی بیشتری از خود نشان داده بیشتر آماج تبلیغات ارتجاعی بوده و مورد تحقیر قرار گرفته. بهمین علت بیشتر لطفه های کثیف و تحقیر آمیز درباره خلق ترك و ترك زبان که نقش برجسته ای در دوره های مختلف انقلابی بازی کرده ساخته شده. و شاید اگر زمان به طبقه حاکمه مهلت بدهد فردا جوك هایی هم درباره خلق کرد بسازند و برای دامن زدن به تمایلات و افکار شوونستی در بین جوانان زحمتکش ملت غالب رواج بدهند.

سرتاسر اینگونه لطفه ها که در واقع هیچ نشانی از لطافت ندارد سرشار است از افکار شوونستی، اینها خود یکی از مهمترین الگوهای فرهنگی و ابراز دامن زدن و ترویج این فکر غلط اند که هرکس زبان فارسی را در قالب و مقبول کمپرادورهای شوونست حرف نمی زند قاعدتاً باید نادان و جاهل باشد.

رواج دادن تحقیر نسبت به گروههای مهم اجتماعی و از همه مهمتر زنان و ملیت های گوناگون و روستائیان توسط طبقات حاکمه زمینه سازی فرهنگی برای تداوم استثمار و بهره کشی اقتصادی است؛ ولی از آن فوری تر هدفش حفظ اختلافات، بزرگ کردن و مهم

جلوه دادن اختلافات بین توده مردم، و جلوگیری از قرار گرفتن توده کارگران و دهقانان از ملیت های مختلف، زنان و مردان، روستائی و شهری در يك صف جهت مبارزه علیه ارتجاع حاکم است.

همانطوری که گفتیم جوانان بعلت تاثیرپذیری نسبت به افکار و آموزش، بیشتر هدف این تبلیغات مسموم قرار می گیرند. منبع مهم نشر این افکار در مدارس و سربازخانه هاست. مدرسه نهادیست که ارتجاع حاکم نسل جدید را با ایده های خود پرورش می دهد. بینشی که گفته شد بطور رسمی از لابلای متون کلاسی و بطور غیررسمی از مجرای معلمین تعلیم یافته در مکتب ارتجاع به نوجوانان القاء می شود.

همه کسانی که به سربازی رفته اند میدانند بازار لطیفه های وقیح تا چه حد در سربازخانه ها گرم است و حتی در وقت استراحت جمعی چطور توسط فرماندهان مرتجع گفته های تحقیرآمیز نسبت به زنان یا اقلیت های ملی یا هر قشر ستمکش و یا زحمتکش دیگر تکرار می شود.

فرزند کارگری که از تمام این مراحل طولانی آموزش افکار ارتجاعی طبقات حاکم در مدرسه و کوچه، در محله و سربازخانه می گذرد، این نگرش را که بطور ناخودآگاه نگرش و افکار خودش می انگارد، نه افکار دشمن طبقاتی اش.

پس در این گفتار ما صرفاً افشای کوشش ها و تبلیغات ارتجاعی و شوونیستی آشکار طبقه حاکم را دنبال نمی کنیم، بلکه مستقیماً با شما جوانان و نوجوانان کارگر و زحمتکش و انقلابی سخن می گوئیم. شمائی که با تمام وجود می خواهید جمهوری اسلامی سرنگون شود و نه فقط سرنگون شود، بلکه انقلابی عمیق و ریشه ای مناسبات حاکم را زیرورو کند. ما به شما می گوئیم که به افکار خود و به ایده هائی که در بین رفقای شما پراکنده می شود، بنگرید و آنها را با تمایلات و ایده هائی که در بالا شرح آن رفت، مقایسه کنید. آیا در افکار و ایده های شما تحقیر نسبت به زنان - و یا اگر زن هستید قبول این اهانت - وجود ندارد؟ آیا نسبت به بعضی قشرهای اجتماعی به دیده حقارت نگاه نمی کنید؟ مبارزه با این افکار و زدودن آن از ذهن خود و رفقای همفکر شما يك شرط اساسی برای بسیج و متحد ساختن توده ها در مبارزه انقلابی علیه ارتجاع حاکم است.

## انقلاب چین و گام‌هایی در مسیر رهائی زن

این واقعیتی است که حزب کمونیست چین خانواده را از تلاشی تحمیلی امپریالیسم و فئودالیسم و سرایشب اضمحلال رهانید و به يك مفهومی معین - بدون شك زندگی خانوادگی بعد از رهائی جامعه چین با ثبات شد. آیا این اقدام انقلابیون چین خلاف جهت گیری های تاریخی پرولتاریا و انقلاب پرولتری در الفای خانواده بورژوایی بود؟ کمونیستها چه باید می کردند؟ نیروهای ستمگر، قربانیان زیادی از صفوف توده ها گرفته بودند؛ در سرتاسر چین آنها را به گرسنگی کشانده و خانواده ها را بزور از یکدیگر جدا کرده بودند، فقر و فلاکت، خردکننده بود و نظم اجتماعی آنقدر بیرحم که در آن، حتی شوهران زنانشان را و والدین فرزندان مونث خود را بعنوان تازه عروس خردسال می فروختند. یا در صورت عاجز ماندن از انجام این امر - گاهی بخاطر عدم توانائی در مراقبت و نگهداریشان - در اوج نومیدی آنها را غرق می کردند. در چین قبل از انقلاب دمکراتیک نوین صد هزار تن برای زنده ماندن، به خودفروشی روی می آوردند و تجاوز به همسران و فرزندان دهقانان توسط ملاکین و اوباشان فئودال عمومیت داشت. بدون شك تحت چنین اوضاعی، انقلاب در برانداختن تمامی این مظاهر پستی، کاملاً محق بود و بدون قوت وقت برای انجام این مهم دست بکار شد. جهش‌هایی رادیکال در چین بوجود آمد؛ آنچه که انقلاب دمکراتیک نوین بلافاصله در چین انجام داد، طبق استانداردهای تاریخ جهان، کمتر از معجزه نبود.

قانون رفرم ارضی، مردان و زنان را صاحب زمین ساخت؛ در مراسمی که بمناسبت این کار سازماندهی می شد، خیل عظیم زنان برای نخستین بار در زندگیشان می شنیدند که نامشان در ملاء عام برده می شود. قوانین مربوط به همسرگزینی بعنوان «قانون طلاق» یا «قانون زنان» برسر زبانها افتاد. تقریباً يك میلیون مورد طلاق در طول هجده ماه صورت گرفت. و زنان، منجمله نوعروسان خردسال را از قید ازدواج های اجباری و معامله گرانه رهانید. این خود واقعه ای بیسابقه در يك جامعه اسیر مناسبات کهن بحساب می آید. فحشاء بمعنای واقعی کلمه از بین رفت. تنها در شانگهای ۶۰ هزار زن تحت پوشش آموزش و اشتغال قرار گرفته و اسکان داده شدند - از هتک ناموس دیگر خبری نبود.

کشتن نوزادان دختر متوقف شد. قانون اساسی نوین، تمامی اشکال قانونی تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. قانون اساسی انقلاب چین زمان مائو، در این کار از هر قانون اساسی که تا کنون توسط دموکراسی های بورژوائی مدرن مانند آمریکا و انگلستان اتخاذ شده بود، فراتر رفت. خلاصه آنکه جامعه ای که یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین محسوب میشد، بسرعت پیش تاخته و بوسیله قهر انقلاب توده ای باندازه چندین دهه بجلو خیز برداشت - مائو همواره در مورد این نکته روشن بود که مبارزه علیه سلطه مردان بر زنان جزئی از انقلاب دمکراتیک نوین است، او خاطرنشان ساخت که مرد در چین معمولاً زیر سه

سیستم اقتدار قرار دارد: قدرت سیاسی، قدرت قبیله ای و قدرت مذهبی، اما زن علاوه بر اینها زیر اقتدار مرد (قدرت شوهر یا پدر) هم قرار دارد. این چهار شکل قدرت سیاسی، قبیله ای، مذهبی و مذکر، مبین مجموعه ایدئولوژی و سیستم فتودالی پدرسالاری است، و چون چهار ریسمان کلفت، خلق چین بویژه دهقانان را در بند کرده است، پیروزی اولین پله انقلاب، در واقع يك قدم بزرگ به پیش برای جامعه و نیز برای رهائی زن بود. اما اینهم حقیقت دارد که دقیقاً بعلاوه این انقلاب دمکراتیک نوین کماکان يك انقلاب بورژوازی است، در برنامه اش فراخوان «زمین به کشتگر» را می دهد و نه «اشتراکی کردن زمین» را. این موضوع دارای مفاهیم متناقضی در مورد موقعیت زن در جامعه نوین است. این واقعیتی است که انقلاب دمکراتیک نوین هنوز بمعنای محو سرمایه داری و بسیاری ارزشها و اعمال مربوط بدان نیست. همانطور که مائوتسه دون اظهار داشت، دموکراسی نوین در را بروی سرمایه داری باز می کند... اما در را بیشتر بروی سوسیالیسم می کشاید. اینست آن پایه مادی مبارزه دواره که بعد از رهائی چین بوقوع پیوست. مائو بسختی علیه کسانیکه خواهان «تحکیم دموکراسی نوین» همراه با نهادهای وابسته بدان بودند جنگید (چراکه در واقع تحکیم سرمایه داری را معنی می داد). مائو، مبارزه طبقاتی را در جهت دگرگونی سوسیالیستی رهبری کرد.

آری رقم ارضی بخودی خود قادر به تحلیل بردن مبنای خانواده و پدرسالاری در چین نبود، اما پایه ای شد برای حرکت بعدی و مرحله عمیقتری از انقلاب که یکسره کردن کارش با سرمایه داری را شروع می کند.

بدون شرکت فعال توده ای زنان، پیروزی در انقلاب ناممکن است. بدون انجام نبرد علیه زنجیرهائی که انرژی انقلابی زنان را عقب نگه میدارد، مردان پرولتر نیز نمی توانند چنان دگرگون شوند که شایسته و درخور نیازهای پیشروی همه جانبه انقلاب در هر مرحله باشند، خواه این مرحله دمکراتیک نوین باشد یا سوسیالیستی. بهمین دلیل است که مائو خاطر نشان ساخت، میزان پیشرفت انقلاب چین می تواند بوسیله جایگاه زنان در انقلاب سنجیده شود. او گفت، «انقلاب فرهنگی آتی توسط زنان و برای زنان بپا خواهد شد» و «تا زمانی که تنها يك زن در جهان وجود داشته باشد که به رهائی دست نیافته باشد، هیچکس بواقع آزاد نخواهد بود» «آزوزی که زنان سراسر کشور بپاخیزند، آروز روز پیروزی انقلاب چین خواهد بود».

در چین انقلابی زمان مائو هنوز هم نابرابری موجود بود، هنوز آثار پدرسالاری باقی مانده بود، هنوز هم تولید کالایی و عناصری از مالکیت خصوصی وجود داشتند و هنوز هم بسیاری موانع در مقابل رهائی کامل زنان موجود بودند. از جمله، رهروان قدرتمند سرمایه داری در رده های عالی حزب کمونیست چین، بنابراین انقلاب چین راه درازی در پیش داشت.

اما يك تفاوت بنیادین با گذشته وجود داشت. پرولتاریا برهبری حزب کمونیست بقدرت رسیده و مالکیت، اجتماعی گشته بود. بر این مینا و در ادامه انقلاب، توده ها برای محدود کردن نابرابری ها و درهم شکستن تقسیمات اجتماعی رهبری شدند. توده زنان، منجمله صدها میلیون زن روستائی نیز بنوبه خود، در مسیر مبارزه با حلقه های متعدد این زنجیر ستم پیشروی کردند. آنها تقسیمات اجتماعی قرون گذشته را بطرز بیسابقه ای درهم شکستند.

حال ببینیم بحث حزب کمونیست چین در مورد مقوله خانواده و جایگاه آن در جامعه طبقاتی و در جامعه نوین چه بود؟

حزب کمونیست چین در «پرچم سرخ» (نشریه تئوریک خود) بسال ۱۹۶۰ چنین مطرح نمود که «خانواده با ظهور مالکیت خصوصی تولد یافت. از همان ابتدا، رابطه خوئی اساس طبیعی، و مالکیت خصوصی، زیربنای اقتصادی آن را تشکیل داد. بدینسان خانواده یک واحد اقتصادی جامعه بود. خانواده مدرن نه تنها نطفه بردگی، بلکه اسارت فئودالی را نیز با خود حمل می کند، چراکه از همان آغاز با خدمات کشاورزی در ارتباط قرار داشت. خانواده، کلیه تخصیصاتی که بعداً در ابعادی گسترده درون جامعه و دولتش، تکامل یافتند را بصورت مینیاتوری در خود حمل می نماید».

حزب کمونیست چین جدا از اینکه مسئله خانواده را یک پدیده زیربنائی میدید، با بذل توجه کافی، آنرا بمشابه یک پدیده ایدئولوژیک در نظر می گرفت. به همین خاطر بود که برنامه ریزان چین سرخ این واقعیت را دریافتند که تفکر پدرسالارانه، یعنی ایدئولوژی نظام خانواده، تمامی عرصه های جامعه چین را در بر گرفته و کماکان شرکت کامل زنان در زندگی سیاسی و اقتصادی را مانع می گردد.

برمینای این تحلیل حزب درک درستی از روند سیاسی انقلاب و دیالکتیک بین تحول زیربنا و روبنا و موقعیت خاص خانواده را به پیش نهاد و این روند را رهبری نمود. پرولتاریا در این پراتیک به دستاوردهای ارزشمندی نائل آمد.

نقش پایه ای و ساختار خانواده در چین، وابسته به اراده حزب کمونیست چین - و یا هیچ گروه یا طبقه دیگری نبود؛ بلکه در انطباق با سطح کلی رشد جامعه سوسیالیستی قرار داشت. بخاطر اشتغال جمعیت کثیری از مردم در کشاورزی که عموماً غیرمکانیزه بوده، و تحت مالکیت کلکتیوی و سطح نازلی از شکل تعاونی تولید دهقانان قرار داشت، خانواده کماکان به پیشبرد برخی عملکردهای اجتماعی خدمت می کرد.

حزب کمونیست چین همواره خاطر نشان می ساخت که: «شرکت کلیه زنان در کار اجتماعی، پیش شرط رهایی آنان است. برای نیل بدین هدف ضروری است که خانواده بعنوان یک واحد اقتصادی جامعه اضمحلال یابد.» مائوتسه دون این بحث را بگونه ای عمیقتر بیان می نمود. او می گفت: «در سوسیالیسم، مالکیت خصوصی هنوز موجود است. تجمع کوچک هنوز وجود دارد و خانواده هنوز موجود است. خانواده که در آخرین مراحل کمونیسم اولیه ایجاد شد، در آینده از بین خواهد رفت. خانواده، آغازی داشته و پایانی هم خواهد داشت...».

طی تاریخ، خانواده یک واحد تولیدی، یک واحد مصرفی، واحدی برای بازتولید نیروی کار نسل بعدی، و واحدی برای تربیت فرزندان بود. امروز کارگران، خانواده را بعنوان یک واحد تولیدی در نظر نمی گیرند؛ دهقانان در تعاونی های تولید وسیعاً تغییر یافته اند و خانواده های دهقانی معمولاً واحدهای تولیدی نیستند. آنها صرفاً در حد معینی از تولید جانبی درگیر هستند. این امر در مورد خانواده های کارکنان دولتی و نیروهای نظامی، حتی کمتر از دهقانان است. آنها صرفاً به واحدهای مصرفی و واحدهائی برای آموزش و پرورش ذخایر کار تبدیل شده اند؛ درعین حال، اصلی ترین واحد آموزشی، مدرسه است. خلاصه آنکه، خانواده ممکن است در آینده به عاملی نامساعد در مسیر توسعه تولید تبدیل شود.

«تحت سیستم کنونی توزیع (سوسیالیستی) یعنی «به هرکس بر حسب کارش»،

خانواده هنوز مفید است. هنگامی که به مرحله مناسبات توزیعی کمونیستی یعنی «هرکس به اندازه نیازش» برسیم، بسیاری از این مفاهیم تغییر خواهند یافت. ممکن است پس از چندین هزار سال یا حداقل چند صد سال، خانواده مضمحل گردد. بسیاری از ما جرات فکر کردن در این مورد را بخود راه نمی دهند. آنها بسیار کوتاه بین هستند.» (سخنرانی در کنفرانس چنگتو: علیه اعتقاد کورکورانه به آموزش، مارس ۱۹۵۸ - از کتاب صدر مائو با خلق سخن می گوید)

ارزیابی مائو از تحولاتی که انقلاب چین در ارتباط با خانواده بوجود آورده، درست بود. در شهرها مالکیت خصوصی و توارث از بین رفت، کودکان اکثر وقت خود را در کودکستان ها و مدارس می گذرانند، که تا پیش از آن در چین کهن سابقه نداشت. طلاق مسئله ای بسیار آسان بود. این تحولات و تحولاتی از این قبیل، بقول مائو، بمعنای این بود که خانواده دستخوش تحول شده و نقش آن بشابه واحد پرورش نیروی کار و تربیت فرزندان محدود گشته است.

حتی در عقب افتاده ترین روستاها نیز برپایه کلکتیویزه شدن کشاورزی، تحولات عظیمی رخ داد. این امر، عمدتاً توارث و زراعت کوچک خصوصی، که یکی از ستونهای نظام خانوادگی پدرسالارانه بود، را از بین برد. تولید، دیگر توسط گروه ها انجام می شد و اگرچه در بعضی موارد تحت نفوذ پیوندهای خانوادگی قرار داشت، اما به ورای گروه گذر کرد و به واحدهای بزرگتری که بریگادهای تولیدی خوانده می شدند، رسید. بریگادهای تولیدی نقش تعیین کننده تری در روند تولید بعهدہ گرفتند. زنان بنحو گسترده ای در تولید که عمدتاً کشاورزی بود، بسیج شدند. البته اغلب کارگاه ها و کارخانه های کوچک که جهت کمک به خودکفائی کلکتیوها طرح ریزی شده بود نیز نیروی زنان را دربر می گرفت. زنان در فعالیت سیاسی و در ملیشیا نیز شرکت جستند. طی آن، دختران جوان به آموختن مهارت های نظامی، بعنوان بخشی از سیاست ایجاد نیروی چریکی گسترده جهت دفاع از انقلاب چین، می پرداختند. همه اینها بیانگر این بود که خانواده دیگر از آن قدرت و مختصات چین فئودالی برخوردار نیست.

## زنان و جنک

— نوشته کارول آندرناس، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه کلرادوی شمالی (\*).

در ماه ژوئن سال ۱۹۸۶ با یکی از رهبران حزب کمونیست پرو - جنبشی که از آن تحت عنوان سندرو لومینوزو یا راه درخشان یاد میشود - ملاقات کردم. در همان حال که ما در گوشه یک رستوران کوچک واقع در محله ای میانه حال نزدیک به مرکز شهر لیما نشسته بودیم، با کنجکاوی شاهد بودم رهبر جنبشی که از دید ناظران عموماً بعنوان «مرموز»، «پلید»، «استبدادی» و «جزمی» شناخته شده، یک زن جوان خوش زبان و نطق اما متواضع است. او را «لوسیا» می‌نامم.

طی تحقیقاتی که درباره سازمانهای زنان موجود در میان تهیستان پرو انجام دادم، دریافتم که سندرو لومینوزو از همان ابتدای کار زنان را بیش از مردان بصوف خود جذب نموده است. در واقع مشهورترین فرماندهان نظامی زنان جوانی نظیر «ادیت لاگوس» بوده اند - کسی که خطابه هایش الهامبخش دهقانان در سراسر کوههای جنوب میانه بود و تشییع جنازه اش در شهر کوهستانی آیاکوچو به اجتماعی ۳۰ هزار نفری بدل گشت.

از «لوسیا» پرسیدم: چرا جنبشی که برای هوادارانش مخاطرات بسیار در بردارد، مشتاقترین پشتیبانان خود را از میان زنان جسته است؟ شاید این بازتابی از خواست برقراری مجدد قدرت زن در این جامعه است؟ - جامعه ای که زمانی حیات روستاهایش با حاکمیت دوگانه زن و مرد مشخص میشد. گفتگوی ما را صدای گوشخراشی که از رادیوی رستوران بگوش رسید قطع کرد. این سخنگوی نیروهای مسلح بود که بروز خیزش در سه زندان لیما به اسامی لوریگانچو، ال فرونتون و سانتا باربارا را اعلام میکرد. این زندانها محل اسارت شماری از سندریستها بود.

یک روز بعد معلوم شد که قریب به ۳۰۰ زندانی طی شورش کشته شده اند. اتهام اکثر آنان هرگز بطور رسمی اعلام نشده بود، یا دادگاهی برایشان تشکیل نگشته بود؛ هرچند

---

بجز لازم بتذکر است که بسیاری از تحلیلهای این نویسنده بویژه در مورد نقش سنن تاریخی اینکاها در بسیج زنان توسط حزب کمونیست پرو و تردید در ادامه نقش زنان در فردای پیروزی جنک خلق صحیح نمی باشد. از آنجائی که این مقاله گوشه کوچکی از چگونگی شرکت زنان در جنک خلق در پرو را منعکس می سازد ما به ترجمه و انتشار آن اقبال می ورزیم.



که با کنترل واقعی بندهای زندان و تبدیل آنها به مدارس انقلاب، خود را بعنوان سندریست مطرح ساخته بودند. (۱) در واقع حکومت معترف شد که بسیاری از زندانیان بعد از آنکه گروگانها را تحویل داده و خود را تسلیم نمودند فی الفور اعدام شدند. در میان کشته شدگان در «لوریگانچو» مرد جوانی بود که دهسال پیش برای ۸ ماه با خانواده ما زندگی میکرد - او جزء آن بسیار افرادی بود که به مرور ایمان خود به «سیاستهای معمول» را از دست دادند.

در حالیکه اکثر مطبوعات و افراد آکادمیک خارجی از پرداختن به موضوع رهبری و تفوق زنان درون سندرو پرهیز میکنند، مطبوعات خود پرو با طبع هیجان آفرینی که دارند مرتباً این موضوع را بیان میکنند. «ادیت لاگوس» نخستین فرمانده نظامی در آباکوچو بود. او پیش از آنکه در سن ۱۹ سالگی توسط ارتش بقتل رسد بارها از زندان گریخت. «لائورا زامبرانو پادی یا» - معلم سابق و مشهور به «مه چه» - که خبر دستگیری را با آب و تاب در سال ۱۹۸۴ اعلام کردند، متهم شد که رهبر عملیات نظامی «راه درخشان» در شهر «لیما» بوده است. «برندا پرز زامورا» از سوی يك منبع بعنوان نایب فرمانده تشکیلات تا اواخر سال ۱۹۸۸ شناسائی شد. «ماریا پارادو» فردی است که گفته میشود رهبری عملیات حمله به زندان آباکوچو و آزاد ساختن صدها زندانی را بعهده داشته است. «مارینا لویزا»، «سونیا روزاس»، «ویولتا کیپ»، «هایدی کاسرس»، «فیلیپینا پالومینا»، «هرملیندا اسکوبار»، «اما فریندا»، «پاتریسیا زوریلا»، «کارلا کارلوتا کوتی» و «کلمنتینا بروکال» جزء ده ها زنی هستند که اغلب مطبوعات از آنها بعنوان رهبران «بیرحم و بدنهاد» چریک نام میبرند.

جذب سندرو برای زنان فقط در چارچوب فروپاشی جامعه سنتی پرو طی ۳۰ ساله اخیر - خاصه در مناطق کوهستانی - قابل درک است. شمار زیادی از مردان به اردوی کار در کارخانجات، معادن و تعاونی های کشاورزی که جهت گیری صادراتی دارند پیوستند و زنان را رها ساختند تا بتنهائی بیشتر بار دفاع از اراضی زیر کشت جمعی و اصالت فرهنگی حیات روستائی را بدوش کشند. حتی آندسته از زنان و کودکانی که وارد اقتصاد پولی شدند نیز بنحو قابل توجهی از دستیابی به طرق رایج فعالیت سیاسی و مبارزه اعتراضی محروم ماندند.

چپ قانونی و مرد سالار پرو بطرز فلاکت باری در جذب اکثریت زنان که موقعیتی «به حاشیه رانده شده» و محروم داشتند بصفوف جنبشی که خواست تغییر داشت شکست خورد. در واقع، ناتوانی آشکار چپ در مقابله با فساد و پارتی بازی در ادارات - خصوصاً در سطح شهرداریها - باعث شد که عدم اطمینان زنان نسبت به کلیه نمادهای سیاسی مردانه تقویت شود. رهبری سندرو با تشخیص این مسئله، تلاشهای ویژه ای بعمل آورد تا زنان را آماده پذیرش جایگاه مسئول نماید. ظاهراً هواداری پیگیرانه حزب از این ایده که برای بازسازی جامعه از پائین تا بالا می باید تمامی ساختارهای مسلط موجود را نابود ساخت، برای زنان جذب خاصی دارد.

در مناطق روستائی، ساختارهای اقتدار سنتی که از دوره برپائی نهادهای اجتماعی توسط اسپانیائی ها بعد از تسخیر این سرزمین بجای مانده، و نهادهای شهرداری که زاده عصر جمهوری است اغلب با هم تداخل میکنند. اکثریت قریب به اتفاق شهرداریها بطور کامل در چنگ مردان بوده و منافع تجاری افراد توانگر جامعه را دنبال میکنند. (اگرچه در

جامعه بومی نشست ها با شرکت زنان و مردان برگزار میشود، اما زنان معمولا روی زمین کنار یکدیگر حلقه میزنند و فقط زمانی به صحبت می پردازند که بحث بزبان «کچوا» (چریان بیابد).

نکته مرکزی برنامه راه درخشان سرنگونی ساختارهای حاکم و حامی منافع تجاری در روستا، و استقرار کمیته های «خلق» است ظاهرا برای اینکه در میان روستائیان بجای مناسبات رقابت جویانه، همیاری را تشویق کند. در این «کمیته ها» است که تفوق زنان بیش از هر جا مشهود است. در واقع، این تفوق بمعنای سرنگونی حکومتی مردسالارانه محلی و استقرار ساختارهای زن سالار است که به زنان اجازه میدهد بطریق مقبول خود به «تسویه حساب» پردازند و نیز زندگی اجتماعی را بنحوی که بنظرشان عادلانه تر میاید مجددا سازمان دهند.

کمیته های خلق علاوه بر تقسیم مجدد اراضی و تشویق کشت و برداشت کلکتیوی بر تبهکاری، فحشاء، اعتیاد به مواد مخدر و تجاوزاتی که در خانواده صورت میگیرد نقطه پایان گذاشته اند. بیوه ها و سالخوردهگان از کمک ضروری جامعه برخوردارند. امکانات آموزشی در اختیار همگان است. معامله پایاپای جای خرید و فروش را در بازارهای محلی گرفته و کل جماعت بر رسم و رسوم که مرتبط با حیات اجتماعی است نظارت دارد. (۲)

اهالی پرو همواره در حفظ خویش از طریق برقراری مناسبات تعاونی در سطح جماعت توانا بودند، سن احترام به طبیعت و بذل توجه به نسل های آینده همچنان در ساختارهای محلی باقی مانده بود. اما چنین عملکردی در دوره دشواریهای بسیار و جابجایی های اجتماعی رنگ باخته است. سندرو از طریق «انتقاد و انتقاد از خود» روستائیان را تشویق میکند که اعتماد خود به ارزشهای جمعی را بازیابند. نساد حکومتی و فروپاشی حیات اجتماعی، زنان را اسیر چنان رنجی نموده که بسیاری در پی يك قدرت قابل اتکاء هستند - قدرتی که بتواند درباره مشاجرات داوری کند و ادامه زندگی روزمره را امکانپذیر سازد. نیروئی نظیر حزب کمونیست پرو - مهم نیست که چقدر مطلقه باشد - يك آلترناتیو قابل درک است؛ چرا که عمل را بجای حرف نشانده، انضباط و اعتقاد را از همگان طلب کرده و بدین ترتیب از جذابیتی بسیار برخوردار گشته است.

اولین بار که من متوجه وجود فدراسیون دانشجویی این حزب شدم وقتی بود که بمنوان استاد در دانشگاه ملی «هوانکایوی مرکزی» بسال ۱۹۷۴ مشغول کار بودم. این فدراسیون «در راه درخشان خوزه کارلوس ماریاتگی» نام داشت. من نشریات اولیه این جنبش که در میان دانشجویان و استادان آيا کوچو پایه داشت را مطالعه کردم. یکی از اینها ترجمه بیانیه کلاسیک انقلابی روس، «الکساندرا کولانتای» تحت عنوان «عشق در جامعه کمونیستی» است و دیگری نوشته ای از رهبر راه درخشان، «کاتالینا آدریانزن» تحت عنوان «مارکسیم ماریاتگی و جنبش زنان». بعلاوه شنیدم که دانشجویان برای سازماندهی زنان در مناطق معدنی تلاشهایی کردند. من گزارشاتی را از يك کنفرانس سراسری مشاهده نمودم که بسال ۱۹۷۵ توسط حزب کمونیست پرو درباره زنان کارگر سازماندهی شد. بعلاوه در يك بحث عمومی شرکت کردم که در آن يك کادر حزب در دفاع از اولویت «مسئله زن»، با سایر نیروهای مائوئیست به مجادله میپرداخت. (۳)

در میان احزاب سیاسی چپ در دهه هفتاد، این فقط جنبش خلقی زنان وابسته به سندرو بود که اصرار داشت، «مسئله زن» يك «تضاد تبعی» که بعد از پیروزی انقلاب باید بدان

پرداخت، نیست. آنها جزوات و تراکتهایی فمینیستی منتشر کردند و يك مجله بنام «زنان سخن بگویند» بزبان کچوا و اسپانیایی هم داشتند. در عین حال که هواداران این جنبش هیچگاه خود را پیشاهنگ مبارزه طبقاتی علیه مردان نمیدانستند اما این جنبش پاسخی رادیکال به انقیاد شدید زنان بومی به جامعه ای بود که آن را با عنوان «نیمه فئودال - نیمه مستعمره» مشخص میکردند. «آبیمال گوسمن» استاد دانشگاه که به رهبر بلامنازع سندرو بدل گشت، و همسرش «آگوستا دلا توره» (که اعتبار تشویق همسرش به گذر از حیطه ثنوری به عمل انقلابی را دارد) هیچگاه از تاکید بر برابری واقعی زن و مرد در درون تشکیلات غافل نماندند - حتی وقتی که تکامل و بکاربست استراتژی نظامی جایگزین تبلیغات عمومی گذشته شد.

يك تفاوت جدی میان سندرو و آنچیزی که آنها بعنوان «چپ رویزیونیست» از آن یاد میکنند در تاکید بر اتکاء بخود و تکامل يك اقتصاد خود مصرف میباشد. این بحث سندرو در ضدیت با بحثی است که خود را پیش از هرچیز بر توسعه اقتصادی از راه رشد صادرات متکی میکند. این موضوع بطور خاص به جذب سندرو در میان زنان مربوط میشود چرا که زنان سرخپوست شرکت کنندگان درجه اول در اقتصاد خود مصرف پرو هستند و اکثریشان از منافع حاصله از «توسعه» محروم مانده اند.

اکثریت مردم پرو ریشه در جوامع کچوا زبان کوهستان آند دارند - آنجا که فاتحان اسپانیایی امپراطوری اینکا را شکست دادند اما هرگز قادر به نابودی فرهنگ سرخپوستان نشدند. فقط از دهه ۱۹۵۰ بود که با دخالت «توسعه» اقتصادی سرمایه دارانه، حیات جامعه روستائی در معرض تهدیدی مداوم قرار گرفت. تلاش برای رشد صنایع صادراتی، اقتصادهای خود مصرف محلی را مختل کرد و مهاجرت از مناطق کوهستانی را بویژه در میان مردان شتاب بخشید این جدایی که کار مزدی میان زنان و مردان ایجاد کرد، باعث شد که زنان بدون هیچ سیستم حمایت سنتی مسئول حفاظت از کشاورزی خودمصرفی شوند. در بعضی موارد کشت صنعتی شده باصرفه و مکانیزه که توسط مردان اداره میشد جای تولید و فروش اقلام خوراکی که سنتا تحت کنترل زنان بود را گرفت.

این «توسعه» اقتصادی، استاندارد زندگی خانوارهای سرخپوست را ارتقاء نداد اگر چه ممکن است تولید کشاورزی بطور کلی افزایش یافته باشد اما میزان خوراک و سایر محصولات و خدمات در دسترس خانواده های فقیر - خصوصاً زنان و کودکان - افزایشی نداشته است. (۴) توسعه با خود جابجایی عظیم دهقانان و بسیج آنها علیه غارت و خلع مالکیت از اراضی زیرکشت جمعی را بهمراه آورد و حکومت را وادار نمود که در دهه ۱۹۶۰ دست به اصلاحات ارضی بزند. این امر در پرو همانند شمار دیگری از کشورها فقط به برجسته تر شدن تقسیمات طبقاتی و تشدید درگیریهای سیاسی در مناطق روستائی انجامید.

در حال حاضر زنان در راس يك سوم خانوارهای پرو قرار دارند که این رقم در اکثر مناطق روستائی از این هم بالاتر است. (۵) گذشته از آنکه در حفظ کشاورزی خودمصرف، زنان نقش درجه اول بازی میکنند بسیاریشان نیز بعنوان کاسب جزء یا کارگر پیمانی در «اقتصاد غیر رسمی» مشغول بکارند، یا اینکه بخشی از درآمدها از طریق مزدبری تامین میشود اما نه بر اساسی معمولی و تمام وقت. در هیچیک از این زمینه ها نه حکومت حامی جدی زنان بوده و نه اتحادیه های کارگری عمده. بنابراین بسیاری از زنان فقیر در مورد

امکان يك تغيير واقعي بدون آنكه كل حیات اجتماعی و اقتصادی «از ریشه دگرگون شود» تردید دارند. راه درخشان این زنان را با چنین دورنمای رادیکالی مسلح میسازد و به رهبری زنان در جریان اینکار خوشامد میگوید.

در حالیکه منافع اقتصادی زنان در بسیاری از جوامع بشدت از منافع اقتصادی مردان منفک گشته، سنتهای فرهنگی مبتنی بر همیاری و تعاون با بی ثباتی بازارهای صادراتی و خصلت استثماری مناسبات کار در جوامع سرمایه داری دست بدمت هم داده و مقاومت مشترک آنان را ممکن ساخته است. راه درخشان بیش از همه مخالف این نظریه است که راه حل بحران اقتصادی و اجتماعی کشور، قیام زنان علیه مردان می باشد. با این وجود، زمانیکه تلاشهای مردسالاران در کار اصلاحات بشکست انجامیده و در حالیکه سندرو قدرت دولتی را بمصاف طلبیده، مبارزه گاهی اوقات بشکل قیام زن علیه مرد بروز میکند. برای مثال اعضای زن يك گروه طرفدار سرخپوستان که مرکزشان در شهر لیما است چندین سال پیش علیه مردانی که رهبری این گروه را بدست داشتند اعلامیه پخش کردند و به تحصن پرداختند و آنها را متهم ساختند که از منابع مالی سوء استفاده کرده و از حمایت کودکان غافل مانده اند. این مردان از چشم سندرو افتادند و در میان پایه گروه خود نیز بی اعتبار شدند. (۶)

«حضور بیش از حد» زنان در صفوف راه درخشان فقط به مسئله ایدئولوژی مربوط نمیشود. رد پای این قضیه را میتوان در استقلال اجتماعی زنان در منطقه ای مشاهده کرد که جنبش از آنجا آغاز شد. روستاهای موجود در بیشتر مناطق کوهستانی پرو از ده بالا و ده پایین تشکیل شده است. این بدان خاطر است که پرورش حیوانات قدرتمند نظیر شتر کوهی در ارتفاعات امکانپذیر است و کشت ذرت و سیب زمینی در دامنه کوهها، تحت تاثیر سلطه اسپانیایی ها، بسیاری از دهات بالایی در منطقه آیاکوچو به پناهگاه زنانی بدل گشت که کیشان و اربابان به جرم «بت پرستی» در تعقیبشان بودند تا آنان را به ابزار تجاوز، کنیز و همسر اجباری بدل نمایند. مناسبات کار تعاونی در بین زنانی که بصورت نیمه ایلاتی در ارتفاعات آند میزیستند و مردانی که در جوامع باثبات تر کشاورزی زندگی میکردند درجه ای از استقلال اجتماعی و اقتصادی را برای زنان موجب گشت؛ در عین حال آنها از حمایت شوهر و پسر بزرگ خود نیز بهره مند بودند.

زنان در کلبه های موقتی میزیستند و مرتبا با مردان خانواده دیدار داشتند. حتی در مواردی که فاصله میان دو ده يك روز راهپیمایی طلب میکرد، مردان غالبا هر آخر هفته به ده بالا می آمدند. زنان نیز بهنگام کشت و برداشت و برگزاری جشنهای قومی به ده پایین میرفتند. این زندگی فوق العاده دشوار بود؛ زن و مرد بهمراه یکدیگر در مقابل بدترین فشارهای فتودالیسم مقاومت میکردند و احترامی متقابل در آنها ایجاد میشد. (۷)

بنظر برخی افراد، زنان پرو با شرکت در رهبری سیاسی و نظامی سندرو بنوعی «شخصیت های تاریخی» خودشان را جستجو میکنند و این بمعنای تداوم سنت زنان کوهستان آند است که همیشه در صف اول نبرد جای داشته اند. (۸) نقوش حک شده بر سنگ که در گورهای دوران ماقبل اینکا بدست آمده خدایان زنی را با مادگی دندان دار نشان میدهد. در قرن پانزدهم يك جنگجوی زن بنام «ماما هواکو» و همسر رهبر اینکاها «مانکو کاپاک» می زیست، طبق روایات، او آنقدر قسی القلب بود که اهالی شهر «کوزکو» با شنیدن خبر پیشروی اینکاها فراری شدند. (۹) برخی از نویسندگان رهبران زن سندرو را

با «میکلا باستیداس» مقایسه میکنند که زنی سرخپوست بود و سربازان را در شورش علیه اسپانیایی‌ها فرماندهی کرد. گفته میشود که او پیش از شکست و مرگش در «کوزکو» پیامی برای همسرش «توپاک آماروی دوم» - رهبر قیام - فرستاد و به او هشدار داد که عدم اطاعت از دستورات «میکلا» و تعلل در حمله به شهر معنائی جز عهد شکنی نداشته است. (۱۰)

«دانیل مالپارتیدا» باستان‌شناس پرویی نوعی تحلیل «روانشناسانه قومی» از رهبری زنان در جنگهای پرو بعمل آورده است. او مینویسد: «زن جنگاور»، «ماما هواکو» نمونه اسطوره وار تعرض زنانه ای است که در ضمیر زنان آند نهفته است... زنان عکس العملی تعرضی دارند چرا که از ستمی مضاعف رنج میبرند - ستم همسر و ستم جامعه مردسالار. «ادیت لاگوس» (یکی از رهبران سندرو) نظیر بسیاری زنان دیگر جلوه ای از این درام است... «میکلا باستیداس» بسیار واضح تر از «توپاک آمارو» نیاز به تسخیر شهر «کوزکو» را درک میکرد. آموزش و ایدئولوژی «میکلا» وی را از «توپاک آمارو» متمایز مینمود. او سرخپوست تر بود و نسبت به نیازهای خلقش حساس تر. اگر بخوایم با جسارت بیشتری سخن بگوییم، باید گفت که «توپاک آمارو» از «مادگی دندان دار» وحشت داشت. او ناآگاهانه قادر نبود خود را از وحشت عقیم شدن رها سازد. پیش از هر چیز، او میترسید که هژمونی مردانه اش را از دست بدهد. وگرنه «توپاک آمارو» دوش بدوش همسرش در تسخیر شهر «کوزکو» شرکت میجست و بدون شك تاریخ پرو بگونه ای دیگر رقم میخورد.» (۱۱)

بهمین ترتیب، روزنامه نگاران پرویی بنوشته های «فلورا تریستان» که يك فمینیست انقلابی پرویی - فرانسوی است توجه زیادی مبذول داشته اند. او در باره «رابونها» مقالاتی نوشته است - زنان جوانی که به همراه چند هنك از مردان در دهه ۱۸۸۰ علیه تجاوز شیلی به پرو نبرد کردند. او مینویسد: «زنان سرخپوست این زندگی را داوطلبانه برگزیدند و با چنان جراتی به استقبال خطر شتافتند که در مردان سراغی از آن نبود.» (۱۲)

مطبوعات فمینیستی طبقه میانی پرو در عین رجوع به این سوابق تاریخی، عموماً از ذکر تشابه آشکار آنها با راه درخشان سر باز میزنند. اغلب این مطبوعات هر نوع خشونت را محکوم میکنند و سندرو را بعنوان یار «جنش زنان» بحساب نمی آورند. زمانیکه «لاتورتوگا» - محافظه کارترین مجله فمینیستی پرو - در سال ۱۹۸۶ مصاحبه با یکی از هواداران مشهور سندرو بنام «سبیلی آردوندو» را منتشر ساخت، سر و صدای زیادی برپا ساخت. «آردوندو» متهم به همکاری با چریکها شده و بعد از گذراندن ۱۵ ماه اسارت بعلت عدم ارائه هیچگونه مدرکی دال بر مجرم بودن وی، آزاد گشته بود.

او در جریان این مصاحبه دائماً تلاش میکرد توجه شنونده را به شرایط وحشتناکی جلب کند که زنان سرخپوست جوان و در مظان «تروریست بودن» در زندان از آن رنج میبرند. تقاضای آنها برای تماس با وكلا و اعضای خانواده شان رد شده است؛ آنها از خوراك و مراقبت پزشکی محروم گشته و تحت شکنجه و تجاوز مقامات قرار دارند. وقتی از وی سؤال شد که چرا بسیاری از زنان به سندرو می پیوندند، اعلام نمود: زنان بدین خاطر جذب انقلاب میشوند که آنها و کودکانشان ستمدیده ترین هستند و راه درخشان «بقول اهل سیاست، خط صحیحی دارد و این خط را بنحو موثری به اجراء میگذارد. بنابراین بسیار طبیعی است که زنان با شیفتگی بسیار به جنبش بپیوندند.» (۱۳)

در محلات فقیر شهرها، سندرو از تئاتر چریکی استفاده میکند تا مردم را نسبت به سرچشمه بدبختی‌ها آموزش دهد. نمایشنامه‌ها غالباً دعوای خانوادگی را تصویر میکند؛ مردانی را به هجو میکشد که با تبخیر اینطرف و آنطرف میچرخند، با همسایگان دعوا راه می‌اندازند، مشروب میخورند و سر همسرانشان را شیره می‌مالند؛ زنانی را مسخره میکند که غیبت میکنند یا میکوشند ادای بالائی‌ها یا قهرمانان سریالهای رادیو و تلویزیون را درآورند. در این نمایشنامه‌ها معمولاً يك قهرمان زن وجود دارد که شورش میکند و بچه‌هایش یا دیگر جوانان به او می‌پیوندند. در پایان همگی با هم این شعار مائوئیستی را فریاد میکنند که: «شورش بر حق است!» برخی اوقات صدای شلیک‌های هوائی با شعار دهی همراه میشود و فریاد «راه درخشان را در سنگرها جستجو کن! زنده باد جمهوری دمکراتیک نوین!» بگوش میرسد.

تغییرات اجتماعی چند دهه اخیر باعث بیماریهای مقایستی گشته و این یکی از منابع نگرانی حاد زنان است. همه میدانند سندرو، شوهرانی که همسر و فرزندان خود را ترك گفته و زن باره گشته‌اند را تهدید میکند. از یکی از منابع خبری خود پرسیدم که راه درخشان چگونه میتواند ترس انداختن در دل افراد مرد خانواده را با خواست بسیج آنها در صفوف خود وفق دهد. او بسادگی پاسخ داد: «مردان در حال تغییرند.»

در سال ۱۹۸۴ این فرصت دست داد که برای مدتی در استان «آپوریماک» - در همسایگی «آیاکوچو» - زندگی کنم. در آنجا یکی از رهبران زن اتحادیه دهقانی یا «کنفدراسیون دهقانی پرو» همراه من بود. اعضای این اتحادیه در میانه دهه ۱۹۷۰ بخشهای گسترده‌ای از شهرستان «آندا هوایلاس» از استان فوق‌الذکر را تصرف کرده بودند؛ اما بدنبال شکست اصلاحات ارضی بسیاری از دهقانان اتحادیه دهقانی را ترك گفتند تا به راه درخشان بپیوندند. بدنبال این قضیه، حکومت سرکوبی جابراجه و سبانه را در پیش گرفت. من با بستگان زندانیان متهم به تروریسم و با زنی که در برنامه‌های «آموزش خلقی» سندرو شرکت جسته بود گفتگو کردم. این برنامه‌ها عمدتاً افرادی را شامل میشد که در سن تحصیلات متوسطه بودند. به گفته آنها تقریباً تمام شاگردان این مدارس مخفی زنان جوان بودند. بسیاری از آنان در ارتفاعات بزرگ شده بودند و دیگر امکان بقاء در آن مناطق بسیار محدود گشته بود. آنها هیچ امیدی به اصلاحات نداشتند؛ نه از طریق فعالیت اتحادیه‌ای، نه به کمک الطاف حکومتی و مطمئناً نه از راه بازیه‌های پیچیده انتخاباتی.

بخاطر دارم زنان عضو اتحادیه کارگران کشاورزی بارها میگفتند که دیگر از شنیدن نطق‌ها و وعده‌های بی‌پایانی که شکست و خیانت پشت بند آن است خسته شده‌اند. من زنی را دیدم که در اتحادیه دست بنوعی «انقلاب فرهنگی» زده بود و بی‌آنکه موفقیت چندانی داشته باشد بر حضور زنان در صحنه اصرار می‌ورزید. تفاوت در این بود که این زنان برخلاف سندریستها هیچ سلاحی در کف نداشتند تا احترام و توجهی را برای خود تضمین کنند.

از يك رهبر زن راه درخشان پرسیدم چطور او که يك متخصص تحصیل کرده است میتواند «کور کورانه» خود را تابع آتوریته يك فرد قدرتمند - يك مرد - نماید. او بدون شك تابع همسرش که هیچ نگرانی از بابت زندگی مخفی وی در سندرو نداشت، نبود. او گفت که تحت رهبری «راهنما» - یا «صدر گونزالو» (نامی که «آسیمال گوسمن» بدان مشهور است) - حزب گامهای بزرگی به پیش برداشته و به دستاوردهائی رسیده که تا بحال هیچ

تشکیلات سیاسی در پرو بدان دست نیافته است: ایراد ضربات پایدار علیه «سرمایه داری بوروکراتیک» و «دولت کمپرادور» او گفت که کل تشکیلات درگیر انتقاد از خود بمشابه جزئی از تعهد عمیق خود به «انقلاب فرهنگی» است. اما مهمترین مسئله این است که داشتن یک رهبری همه جانبه بمشابه یک ضرورت، رخوت آور نبوده بلکه الهام بخش است. کادرهای راه درخشان به تمرکز آتوریته سیاسی در شخص «صدر گونزالو» بمشابه تضمین عدم نابودی قدرت توده های تحتانی نگاه میکنند. برای کسانی که از «چهره نمایی های» کاندیداهای انتخاباتی و رقابت بظاهر بی ثمر میان آنها حالشان بهم خورده، رهبری ثابت «راهنما» تصویری خوش جلوه میکند. نکته متناقض آن است که وجود سلسله مراتب در حزب بمشابه تضمین عدم غلبه خودخواهی و خودپسندی کادر محلی بر منافع جمع در نظر گرفته میشود.

از سوی دیگر، بنظر می رسد که کادرهای محلی از آزادی عمل زیادی در زمینه انجام «تسویه حسابها»، گاهی اوقات بشکل اعدام کسانی که بعنوان دشمن، جاسوس یا خائن به جنبش محسوب می شوند و نیز مردانی که متهم به تجاوز هستند برخوردارند. بسیاری از زنها که شاید بیشتر از مردان در پی چنین تسویه حسابهایی هستند، بنظر می رسد که با این وضع مخالفتی ندارند. در عکس العمل به گزارشات رسانه ها درباره خشونت ظاهرا غیر مشولانه ای که سندریستها مرتکب شده اند، زنانی را دیدم که در پی توجیه این عملیات بودند و می گفتند که گزارشات دروغ است یا اینکه اعتماد خود را به قضاوت حزب درباره خطاها یا زیاده رویها اعلام می داشتند. آنها می دانستند که یک جنگجوی راه درخشان به آنها تجاوز نخواهد کرد؛ می دانستند که بخاطر فقیر بودن، سرخ پوست بودن یا زن بودن مورد تحقیر و آزار قرار نخواهند گرفت. از بیسوادیشان برای به انقیاد کشاندن آنها استفاده نخواهد شد و منافعشان بخاطر مطامع شخصی مورد معامله قرار نخواهد گرفت. انرژی سیاسی نهفته در میان زنان فقیر سرخپوست در پرو توسط جنبشی که از آنان در حفظ اراضی برای نیازهای جماعت حمایت می کرد و اتحاد میان زن و مرد در امر بازسازی و رشد جامعه را اعلام می نمود برانگیخته گشت. هیچ تضمینی وجود ندارد که این تشکیلات پس از آنکه قدرت دولتی را کسب نمود همین صفات مشخصه را حفظ کند. زنان همیشه شرکت کنندگان فعال در جنبشهای انقلابی خاصه جنبشهای دهقانی بوده اند، اما دست آخر قدرت از چنگشان خارج شده است. بنظر نمی آید که «دمکراسی نوین» سندرو آفتدر دمکراتیک باشد که به جنبشهای مستقل توده ای اجازه شکوفائی دهد (با توجه به تداوم موجودیت ضد انقلاب در سطح جهانی). بنابراین زنان راه درخشان برای تضمین نباید سلاح خود را بزمین بگذارند.

«لوسیا» رهبری که در روز کشتار زندانها ملاقاتش کردم به من گفت: «راهنما» از کادرهای انقلابی خواسته است که مداوما آن نوع جامعه ای که می باید بدان دست یافت را به ذهن آورند و برای غلبه بر هر مانعی در راه تحقق این تصویر آماده باشند. نتیجه بحران سیاسی جاری در پرو هر چه که باشد، راه درخشان مصاف عظیمی در برابر نجات یافتگان از بحران خواهد بود. درک تاریخ اجتماعی این جنبش و جذابیت واقمش برای زنان برای تدوین نقد نیروهای سیاسی حاضر در صحنه پرو و نیز در بسیاری از مناطقی که تاثیرات «توسعه» بر زنان بسیار جدی بوده از اهمیت زیاد برخوردار است.

- ۱ - شورش زندان اعتراضی بود علیه انتقال زندانیان سیاسی به يك اسارتگاه امنیتی ویژه در «کانتوگرانده» جایی که بعداً سندریستهای مهم در آنجا نگهداری شدند.
- ۲ - من خود شخصا شاهد چنین تغییر و تحولاتی نبودم اما افرادی که خود این سختیها را از سر گذرانده و نیز کسانی که «برای ملاقات بخانه هایشان بازگشته بودند» این مسائل را برایم تشریح کردند. این مسائل مرتباً در روزنامه هوادار سندرو بنام «ال دیاریو» و گاه به گاه در مجلات و نشریات پرو که قصد بی اعتبار کردن جنبش را دارند منعکس می شود. ۳ - یکی از اسناد اولیه سندرو تحت عنوان «آیا کوچو، گرسنگی و امید» نوشته آنتونیو دیاز مارتینز. رجوع کنید به مقاله «آنتونیو دیاز مارتینز و ایدئولوژی راه درخشان» نوشته کالین هاردینگ در بولتن تحقیقاتی آمریکای لاتین، دوره هفتم شماره يك، سال ۱۹۸۸ و نیز به «یادداشت‌هایی درباره راه درخشان» در مجله امور کمونیستی، ژانویه ۱۹۸۴. برای بررسی سایر آثار اولیه راه درخشان رجوع کنید به «احزاب سیاسی در پرو: آپرا، حزب کمونیست، راه درخشان» نوشته روجر مرگادو. اسناد اخیر توسط ال دیاریو در ژانویه ۱۹۸۸ انتشار یافته است. برنامه سیاسی راه درخشان بصورت جزوه بعد از آنکه کنگره حزب در خفا و با شرکت حدود ۲۰۰۰ نماینده در سال ۱۹۸۸ برگزار شد توزیع گردید. يك مصاحبه طولانی با «آبیمال گوسمن» در ال دیاریو (۳۱ ژوئیه ۸۸) منتشر گشت.
- ۴ - مقاله «تجربه اصلاحات ارضی در آمریکای لاتین» نوشته ماگدالنا لئون و کارمن دینانا دیره در کتاب «درباره زنان روستائی و سیاست دولتی».
- ۵ - این اوضاع منحصر به پرو نیست. رجوع کنید به مقاله «در آستانه قرض» نوشته چون اشتاینبرگ.
- ۶ - برای حفظ افراد درگیر من نام آنها را ذکر نمی کنم.
- ۷ - درجه جدائی جغرافیائی زنان و مردان در منطقه جنوب و میانه کوهستان آند هیچگاه مورد تحقیق قرار نگرفته است و تا آنجا که می دانم افراد خارج از منطقه چیزی در مورد آن نمی دانند. من در استان آپوریماک زمانیکه مشغول نوشتن کتاب «آنگاه که زنان قیام می کنند: ظهور فمینیسم خلقی در پرو» بودم این پراتیک را مشاهده کردم. در این زمینه می توانید به کتاب «سیستم آپوزیسیون در جامعه سارهاوا» نوشته سالوادور پالومینا و مقاله «از خود دفاع کنیم: محیط زیست و آداب در يك دهکده آند» نوشته بیلی جین ایس بل رجوع کنید. ایرنه سلور بلات در مورد سرمنشاه این عملکرد چنین بحث می کند: کائنات در اینجا واژگون شده است ... برای ما هیچ عدالتی در اینجا نیست» این نقل قول از مقاله «زنان آند تحت حاکمیت اسپانیائیها» در کتاب «زنان و استعمار: يك تصویر مردم شناسانه» اخذ شده است.
- ۸ - رجوع کنید به سند «چریکهای سندرو و توهم مختص منطقه آند درباره قدرت» نوشته ریکاردو ملگار باثو ارائه شده به دوازدهمین کنگره موسسه مطالعات آمریکای لاتین، نیو مکزیکو، آوریل ۸۵.
- ۹ - رجوع کنید به کتاب «ساختار قدرت در آند: ایدئولوژی مذهبی سیاسی» اثر ماریا روستوروفسکی. باید تاکید کنم که تمام این چهره های اسطوره ای زن در پرو از خصلت تعرضی در نبرد برخوردار نبوده اند. با وجود این نقش زنان و مردان در بیشتر لحظه های



- تاریخی این منطقه حالت قدرت دوگانه و تکمیل کننده در جهت اعمال حاکمیت بر جامعه و هدایت آداب و کار روزمره را داشته است.
- ۱۰ - این داستان توسط جون ای هائر در کتاب «زنان در تاریخ آمریکای لاتین: حیات و دیدگاههای آنان» نقل شده است.
- ۱۱ - مجله «کامبیو» ۱۸ اکتبر ۸۵.
- ۱۲ - مجله «زن و جامعه» چاپ لیما، ژوئیه ۸۶.
- ۱۳ - مجله «لاتورتوگا» چاپ لیما، دسامبر ۸۶. سیبیلآ آردوندو برای سومین بار در ماه ژوئن ۹۰ دستگیر شد.

زنجیرها را بگسلیم؛ خشم زنان را بمتابه  
نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم!

تکثیر از هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

۸ مارس ۱۹۹۲